

جلد ۳۲ اصل و کتب
امام رضا علیه السلام

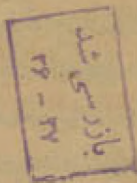


۱۳۲۶

مجموعه کتب خطی
۱۳۶۱

شرح ریح سلطانی
از ملا عبدالحق
پیرجندی

۳۷۶



بازدید شد
۱۳۸۲

مکتب

۱۳۹۰

اسکن شد
۳۸۷/۱۰/۱۰
۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب: شرح ریح سلطانی (مجموعه)	شماره ثبت: ۵۷۷۵
موضوع: طب و طبابت	تاریخ ثبت: ۱۳۸۲/۱۰/۱۰
محل نگهداری: تهران	شماره قفسه: ۲۳۲۱۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۲۷۵

۱۳۲۲ هجری قمری
۱۳۸۲ شمسی



۱۳۸۲

موزه ملی ایران
تهران

شرح و توضیح
از استاد علی
پیرجندی

۷۴



بازرسی شد
۲۷ - ۲۸

بازدید شد
۱۳۸۲

موزه ملی ایران
تهران

۱۳۴۰ - ۱۳۴۱

اسکن شد
۳۸/۸/۱۰

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	شرح و توضیح
موضوع	تاریخ
شماره ثبت	۳۳۲۱۴
شماره قفسه	۳۳۲۱۴

۵۸۵۶

بسم الله الرحمن الرحيم
مقاله اول در معرفت قاضی و آن شتم است بر مقدمه و هفت باب **مقدمه** در معرفت
معنی تاریخ سال و ماه و اجزای آن چون از اجرام سماوی ظاهر نشاء است سال درش
بره و بر آفتاب بناده اند و عدت یکد و کتاب را بعضی از حکام معارفت و ازینک قطع می جو
اول محل شمس است اما عدت او همان قطره یک سال اعتبار کرده اند و ماه که درش بره و ماه بناده اند بعضی
از حکام معارفت ماه از دفع معین با آفتاب چون اجزای اهل ان اسماوت است و همان وضع مکه است
که ماهی و چون دو ناله و دو ماهه نه یکست یکد و کتاب بعضی دو ناله و دو ماهه را یکسال گفته
اند و این سال را زکریا و آن در کربلا شمس و چون دو ماهه نه یکست بهت سیر آفتاب درک
روح بعضی بهت سیر آفتاب در یک روح یکاه اعتبار کرده اند و این راهه شمس کهین و آن در کربلا
نقش بر هر یک و از اصل و ماهه شمس باشد و قرع و هر یک ازین دو حقیق باشد که بر تیره و در تیره
باشد نهله ایام و تیره و اصلانی که در دو معتبر باشند سیر سیر تمام مشاء شود و هر یک را در
عمل خود بیان کنیم انشاء الله تعالی و بنابر زنده دفع است یکی حقیق و آن زنده همان و لایب ما و عرب
نفس ازیم و زنده است تا هم و زنده که زنده بنیان سخا و اینو ازیم شب است تا هم شب و یک زنده و
و اهل شرع از اول شب تا اول شب و یک زنده و اینان از اول و زنده است تا اول و زنده که و چون
شب از زحقیق الحاق کنند زنده و مسلط بنیان باشند و دم شب از زنده علی و آن مقدار یکد و زنده انهم
است تا تیره و مسلط و آن بر صد **باب نهم** **مقدمه** معنی جمادات است و زنده بنیان و اهل و این
و دم از خلق مرکبش است تا زنده او و زنده اهل شرع ازین و جمیع صادق است تا زنده نام تمام
و چون زنده معلوم شد بهر اصل و حق شب و یک اهل شرع معلوم شد بنده اند و زنده تا باشد

وہی

و اما آنکه ابتدا این دو میان ولایت ماهریش انباز و زو علی و حقیق را به دست و چار قدم مشایخ
کند و از ساعات شش و بعد از آن که بدین و تمام و علی را ساعات و علی و تمام حقیق را ساعات
حقیق گویند و بجز ماهریش انباز و زو علی و تمام و علی را ساعات و علی و تمام حقیق را ساعات
و بجز ماهریش انباز و زو علی و تمام و علی را ساعات و علی و تمام حقیق را ساعات
و بجز ماهریش انباز و زو علی و تمام و علی را ساعات و علی و تمام حقیق را ساعات
و بجز ماهریش انباز و زو علی و تمام و علی را ساعات و علی و تمام حقیق را ساعات

[illegible]

و باز شازونه را بدو هاروغم کنند و مرغی را فک کنند و یک دس مرغی را از تکهات هفتصد
و بی و سه باشند و شش و مرغی را هشتصد و بی باشند و مرغی را ابتدا شازونه را از کیمین و انجلیج
اول کنند جانچه در مخمب کعبه را شازونه را بیست و یکم از انجلیج زره و کنگر کنند باشند و یکم از کنگر
و اول سالی که در آن سال حاد نه غفلت واقع شده باشد چون ظهور سلسی یا دوفی یا دوفی یا باز در لایان
اینها را از امبل اسفند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر بخامد که کنند باین سبیل است گذشتند
نارنج خاند و آن عجب اصطلاح هرقی چیزی دیگر باشد و آنچه در سمرات نارنج هر چه است
و نارنج و بی و نارنج و نعیم و نارنج ملکی و نارنج خطا و این و هر یک در خود جدا گفته شده انشا الله
فک شمع و دوازده و در ماه یصد و چهار و چهار روز است و گریه یک و در آفتاب سجدتی
و پنج روز است و گریه جانچه قنات و با نه روز باشد و قنات و در ماه مینی مدت باین معیار
ماه از دوفی سینه با آن آب تا عادت او بهمان وضع پست و نه روز است و گریه و دوفی سیر
آفتاب در یک و پنج و عجب راجع مختلف است اما از پست و نه روز گریه و دوفی و دوفی
نبادت نه و هر یک از سال و ماه چهار رقم شود ماه و دوفی حقیق جانچه اهل شمع اعتبار کرده اند
و ماه از دوفی هلال تا دوفی هلال که این و ماه و دوفی اصطلاحی جانچه بخوان اسلامی اعتبار
کرده اند که هر ماه را بی روز گرد و صفر را بیست و نه روز و همین بگاه را بی روز گرد و یک و یک
پست و نه روز از آن سال و او سبیل از هر یک از این غیر وضع کرده اند و ماه شمس حقیق جانچه
در نارنج ملکی اعتبار کرده اند از آن حق آفتاب هر یک تا فخر آفتاب و بی و دوفی که این و ماه

در تاریخ مکی اعتبار کرده اند از همین آفتاب بهر جهت تا غروب آفتاب رجوع دیگر مباحی کردند و ماه

و چون ضعیف بود به اصل صورت تمام داشت جبر حرکات برین ممکن است و ضبط آن و شکر میزان المای
 عود و سطر را از اجتماع تا اجتماع نگاه گرفتند و مقدار آن پست و نه روز باشد و یکی دقیقه و چهار
 ثانیاً قریباً و طریق سوخت آن چنان باشد که وسط یک دهره آن کتاب را از کوره قیضان گذارند تا آنکه
 از این کوره فرو بردند پس پست برین کوره با کوره و چون پست و در بر داشتند بالیام و کوره و این را به
 اعدا و شتاب است و چهارم صول پس ثالث را در ثانی ضرب باید که حاصل شانمان ثالث باشد
 بیست و ثانی و احد است باولی که برین کوره است هفت که تا مدت نگاه قری و طی معلوم شود
 و دوازده ماه و طی را سال گرفتند و چون معلوم شود که ماه قری و طی **فصل اول** ثانیه است
 قری یا پس اگر پس از اصطلاح محرم ناسی روز یکم تمام این سیل تا ناسی را بشان باقی ماند و آن
فصل دوم ثانیه باشد و چون مفر پست و نیکو **فصل اول** ثانیه که لازم ماه صفر است بلکه لازم هر ماه و طی
 است بعد از آن **فصل دوم** ثانیه حار آن باقی شود **فصل دوم** ثانیه فاضل آید و در ماه و چ **فصل اول** ثانیه
فصل اول ثانیه اضافت شود پس **فصل اول** ثانیه شود اما چون هیچ اول ناسی سیکری تمام این مجموع
 ناسی را بشان باقی ماند و آن **فصل اول** ثانیه باشد و چون هیچ اکثر است و نیکو **فصل اول** ثانیه که لازم
 است **فصل اول** ثانیه حار آن باقی شود و **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه جدی اول **فصل اول** ثانیه **فصل اول**
 اضافت شود پس **فصل اول** ثانیه شود اما چون جدی اول ناسی سیکری تمام این مجموع ناسی را بشان
 باقی ماند و آن **فصل اول** ثانیه باشد و چون جدی اول ناسی پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در
 رجب **فصل اول** ثانیه اضافت شود پس **فصل اول** ثانیه شود و چون رجب ناسی روز یکم تمام
 این مجموع ناسی را بشان باقی ماند و آن **فصل اول** ثانیه است چون شب از پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 و در سال این فاضل **فصل اول** ثانیه اضافت شود پس **فصل اول** ثانیه شود و چون در سال ناسی سیکری تمام این
 مجموع ناسی را بشان باقی ماند و آن **فصل اول** ثانیه است و چون ثانی پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 و در ذی القعدة این فاضل **فصل اول** ثانیه اضافت می شود پس **فصل اول** ثانیه شود و چون ذی القعدة
 ناسی سیکری تمام این مجموع ناسی را بشان باقی ماند و آن **فصل اول** ثانیه است و چون ذی القعدة پست و نیکو
فصل اول ثانیه فاضل آید و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 ماه که آن ناسی پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند

پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 و در ماه و طی فراست بعد و نگاه چهار روز باشد و پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 روز باشد که پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 روز نام شود از این جهت بعد از و سال یا سه سال که آن کس که سال پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 روز بعد از آن نصف روز گذارد یکبار و دیگری روز نام کرد و سال بعد و نگاه و چ روز
 شود و از سال کس که خواند و در سال یا سه سال کس که سال پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 و باز در هم و پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 و درین فطوح باشد **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 و در ثانی پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 و یک حاصل آید و از این پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 و این پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 را بشان تمام چهل و چهار دقیقه نداشت دقیقه که یک روز باشد باقی ماند و آن شازده دقیقه باشد پس
 از آن پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 فاضل آید و این کس که نصف است لا بریم و در سال سوم کس که نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 و دقیقه و یک حاصل آید و چون آنرا باشد دقیقه که فاضل بود جمع کنند و هشت دقیقه جمع شود و این
 هفت روز از نصف گذشت لا بریم و در سال کس که نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 و هشت دقیقه جمع کنند جمع نگاه دقیقه شود و این پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید
 را بشان ده دقیقه باقی ماند و در سال ششم این ده دقیقه بخوبی شود و دوازده فاضل می ماند پس درین
 سال کس که پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 از نصف لا بریم این سال کس که پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 دقیقه پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 فاضل آید و در سال دوم کس که نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند
 باقی ماند و در سال یا سه سال پست و نیکو **فصل اول** ثانیه فاضل آید و در ماه که آن ناسی سیکری را بشان جزئی باقی ماند

است و غرض آن سال ماسک کسب خوانند و فصل ثلث نامها و عدایست فزین الاول فزین
 الآخر کانون الاول کانون الآخر شلح اخرا نین دایا حزیان که تیر آب لاکان
 ایل لاش سلما دوی شخی اصطلاح است از هر آنکه کوی لکه در پنج واقع است از انجوسب
 شخی دارند و در پنج نام فزین بکنند و همچنین نامها ایشان بنهم شخی اصطلاح است جبر و شخی
 فزین است قطع کتاب یک پنج بدو یعنی گفته اند که سال باید دو صد و شصت و پنج روز
 و ربع بیکری بدین سبب است که معنی ارماد ایشان دلالت کرده است بآنکه دست قطع کتاب غلغ
 البروج نامید و شصت و پنج روز است و گفتار پنج از یک و بعضی ارماد دلالت کرده است ایشانرا
 بآنکه دست بگذرند و شصت و پنج روز است و نیز از پنج بانگی لاجم ایشان و سطر اعتبار کرده
 اند پس برین حدیث سلما ایشان شخی حقیقی باشد **ف** وای سورت و دخل سال انداخته
 ناقصه است و هشت و پست و هفت طرح کند بابت و هشت بلکه بابت بی اینجده مانده باشد یا
 خارج هفت از او چنان جمع کند و بی ببلغ افزاید و آن جمع هفت هفت طرح کند باقی مدخل
 سال مطلب باشد و بیعت سورت و دخل هر ماه که خوانند عددی باشد که چون از سالها ناقصه
 رویی است و هشت و پست و هفت طرح کند و آنچه مانده و داخل جدولی طلب کند و مای
 که مطلب بود در بالا جدول در شقی هر دو مدخل آن مای باید **ش** و در چهار سال هر سال
 یک روز تمام می شود و چون میان ایام چهار و هفت سبب است هفت را در چهار ضرب کنند بابت
 هشت حاصل آید و آن دوری باشد که کران دست و مدخل سال چنانی اول بود که بی هر روز
 از ایام اسابع که مدخل بود بعد از بابت و هشت سال با آن روزان اسابع مدخل سال شود
 و آنکه گفته اند آنچه ماند از پنج هفت از چهار جمع کنند پس آنست که هر سال در چهار سال یک
 شود از هر سال جدول طرح او را اسابع یک روز و بی مانده پس عدد سالها باقی از بابت و هشت
 با خارج هفت از چهار جمع آید که و اما آنکه گفته اند سالها ناقصه را بر چهار هفت سکه بپای آنست
 که هر سال نام هر سال شده از پنج می شود و آن چون زیاده از پنج یک روز است اعتبار میکنند و آنکه گفته
 کرده و ببلغ افزاید و چنین آنست که سبب این تاریخ روز و شب بوده است و در آنکه گفته اند سالها
 ناقصه است و هشت و پست و هفت طرح کند نظرات و سبب آنست که آن سالها نام است و هشت

مد غل سال پچاس اول خود د ن

وفاقی

دبست و هشت طرح کند چوبست و هشت سال نامدارست المذره در واسج ایام اول اعدادی کند بعد
سال نامدارست المذره طرح اعداد واسج اندکی باقی ماند چون مغل سال دو و سه کس کند و ده
بیش و دوازده ای شود آنرا بعد واضح است مذاکره این وجه که به کجایی المذره و پیش از آنکه کتب تمام
از ایند و عبارت منقذ تغییر که به مانع از پایه و سوره است کند **باب دوم در معرفت تاریخ قمری**
مبدأ این تاریخ روز شنبه بوده اول سال جلوی روزه جاری تغییر و سالها و ماهها این تاریخ شمس مطابق
است چه چید و نفس و پنج روز و پنج سال گریز و ماهها ای سی روز و پنج تاریخ و روز و پنج
بیفتی و در آن آینه گریز و چنان در هر سال گریز چون بعد سالها نامدار این تاریخ سر بر آید و هفت
هفت طرح کند مغل سال و طلب علوم شود و چهره هرام که بیانده اول باشد و دو و دریا باشد
و چون از هفت زیاده شود هفت طرح کند مغل سال و طلب علوم شود و ما بجهت معرفت مغل جدول
بیاورم که چون از عدد سالها ناقصه هفت هفت طرح کند و باقی را در ای جدول آن مغل طلب
مغل او این **شرح** این تاریخ در اول انکس و یکای این خلیفه بوده است بلکه در هر صد و بیست و یک
که و سال یکای کی سیکه و اندی یکای که در گفته اند تا صد و بیست سال ایشان موقاصد و ست
رومیان که و در سنه سقره در آن که هرام یکس زیاده سیکه و اند و ماه یکس بنویسین بوده است
بگذرد و یک صد و بیست سال یکوی و زود وین گرفته اند و هر صد و بیست سال که بر بیانند بوده است
ماه یکس ای و بیست و یک گرفته اند و همچنین تا کمال که کتب کیس هر یک از آن و ده کار بر بیان
جود است هر صد و چهار صد و چهل سال و در این تاریخ در زمان جمعی بوده است و این از وی
خاتم موسی هر پادشاهی بر یک که کیش از او به تاریخ را بگذرد که در بیایم آن پادشاه تا کمال که
بزرگ و در آن وقت که رسید اتفاق جنگ افتاده بود که کتب کیس را مایلید و بود و در سنه سقره
در آن که زیاده که که اند و چون دولت بزرگ آفریند درین زمان این تاریخ تمام او این مالدی
الان اتفاق کیس بیند و آن فاعده مغل از این سبب بعضی سنه سقره را در آن زمان یک سال
بعضی بخوان سنه را در آن سال اختلاف اند و اتفاق قیام سال و زود بی حال این تاریخ از کس
و یکای سنیت و تاریخ بنقشه که در بعضی مغل است مطابق است و ازین سبب است که چنان این
تاریخ را بجز کلامی و بدلیل این تاریخ روز و سه شنبه بوده است و بیست و دو و پنج کار از این

نامہ

۱۳ اندریت پس چون سالها نام این تاریخ را بر هفت قسمت کنند و اگر هر یکی نام سال مطلوب
 روز سه شنبه بود و اگر چندی بماند و آن کمتر از هفت بود و اگر از آن بماند سه یا دو یا یک
 تا مجموع مدخل سال مطلوب بود و این که کنیم که باقی مانده این تاریخ که سبب تاریخ روز سه شنبه بود
 است پس از اول هفته سه روز پس از آن سه باشد و اگر مجموع از هفت زیاده شود هفت بیت کنند
 باقی مدخل سال مطلوب بود و چون سالها این تاریخ بر هفت قسمت و پنج و دو یا یک یا سه یا چهار
 سال نام مدخل از طرح او را سبب یکی باقی ماند اگر سالها نام این تاریخ را بر هفت قسمت
 که و آنچه پس از آن باشد بهمان عدد که بوده سالهای ناقصه این تاریخ سه یا چهار یا هفت هفت
 طرح کنند خط است مراد است که یک یا دو یا سه سالهای نام این تاریخ سه یا چهار یا هفت هفت طرح کنند
 و مابقی سبب ناقصه را که در این تاریخ شده باشد بهمان عدد که نام تاریخ از آن و مابقی است کنند
 و چون مراد می شود و دو یا یک یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست
 افزاید مدخل سالها مطلوب از سال مقررین معلوم شود **باب چهارم در استخراج این سه تاریخ**
اینکه هر یکی از این سه تاریخ معلوم شود و می دانند که یکی از این دو تاریخ یکی معلوم کنند تاریخ معلوم
 را با روزی که در طالع باشد آنست که اگر تاریخ فارسی بود سالها نام را در برید و هفت و پنج و ده و بیست
 نام را در برید و اگر تاریخ عربی بود سالها نام را برید و چهار و هفت و نه و بیست و چهار سالها
 نام را برید و هفت و پنج و ده و بیست و چهار و هفت و نه و بیست و چهار و هفت و نه و بیست و چهار
 از هفت بر تریب **در استخراج** نظر کنند که از سالها نام چند کیسه است عدد آن کیسه را باقی مانده جمع
 افزاید و معامه نام را یکی می و یکی است و دیگر یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست
 و پنج ضرب کنند و بر عدد سالها ناقصه را به حاصل ضرب افزاید پس ما به نام را باقی ماند و چهار
 ماه نامی می باید گرفت و آن تفریق اکثر و قلیات و حریک و لول باشد و شش یا ده یا بیست و چهار
 و نه و بیست و چهار است و هفت و پنج و ده و بیست و چهار و هفت و پنج و ده و بیست و چهار و هفت و پنج و ده و بیست و چهار
 و ماه آن تاریخ معلوم بطریق مذکور را بر روزی که نام آنست از ماه حاضرین باید افزاید تا روزی که تاریخ
 معلوم حاصل شود پس مابقی تاریخین را برین روزها باید افزاید اگر تاریخ مطلوب مقدم باشد
 بر تاریخ معلوم و اگر باید کاست تا روزی که تاریخ مطلوب حاصل شود پس از آن با سالها باید که یکی

آن طریقه که گفته اند یکی اگر تاریخ مطلوب باشد روزی که از برید و هفت و پنج و ده و بیست و چهار
 ۱۴ خارج هفت سالها نام باشد آن تاریخ و باقی تاریخ هفت باید که خارج هفت سالها
 نام باشد و یکی از آن که ماند روزها بر آن ماه حاضرین آن تاریخ عربی بود روزها بر برید و چهار
 و چهار هفت باید که و از خارج هفت تاریخ هفت باید که و آنچه ازین هفت باقی بطریق مذکور
 معلوم باید که که از سالها نام را برید و یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست
 کیسه از روزها باقی از هفت نقصان باید که تا خارج هفت اول عدد سالها نام شود و از باقی
 روزها یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست و چهار یا بیست و چهار یا بیست و چهار یا بیست و چهار
 مبدع از روزها از ماه حاضرین باشد و اگر تاریخ روزی بود روزها بر برید و هفت و پنج و ده و بیست و چهار
 هفت باید که که بر خارج هفت بی باید افزاید پس بر حاصل باقی از هفت نقصان باید که که
 تا سالها نام روزی معلوم شود پس از آن تاریخ روزها بر برید و یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست
 ایام ماهی که نسبت با برید یا کمتر یا بیشتر از ایام باشد از آن ماه که نسبت با برید باشد و باید که
 مدخل و زمان تاریخ معلوم را باقی کنند که بهین مدخل روز حاصل باشد آن تاریخ مطلوب علی جمیع باشد
 و الا مطابق بود باید که معلوم باشد که تاریخ و دو یا بیش از تاریخ هجری است بخندین روز **۳۵۰۰**
 و چون مرفوع کنند چنین باشد **اللیع** و پیش از تاریخ فارسی است بخندین روز **۳۶۲**
۳۴ و چون مرفوع کنند چنان باشد **اللیع** و تاریخ عربی پیش از تاریخ فارسی است بخندین روز
۳۶۲ و چون مرفوع کنند چنین باشد **اللیع** و ما بجهت سوادت آن عمل و در حد و آن روز یک یا بجهت
 سالها و دیگری بجهت معامه که سالها مجموع و سبب نام آن تاریخ معلوم ایام مرفوع آن تاریخ از طریق
 سالها بر یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست و چهار یا بیست و چهار یا بیست و چهار یا بیست و چهار
 باقی افزاید و مابقی آن ایام مرفوع زیاده با نقصان کنند حاصل را در جدول تاریخ مذکور
 شریف کنند آنچه باید از سالها مجموع و سبب سالها که گذشت از تاریخ مطلوب و آنچه زیاده آید در
 جدول شریف آن تاریخ مقرر کنند ما به نام گذشت از تاریخ مطلوب معلوم شود و آنچه زیاده آید در
 به از ماه حاضرین تاریخ مطلوب **شرح** معنی این باب بیسی از زیاده حاجت ندارد و لاکن در
 تاریخ و دو یا یک یا دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده یا یازده یا بیست و چهار یا بیست و چهار یا بیست و چهار یا بیست و چهار

هر ده هزار را یکی برده روزها افزایم و آن ده هزار یکتیم با تفاوت میان سال اصل و سال مطلوب
 حاصل آید شود پس اگر سال مطلوب حدیث سال اصل باشد آن تفاوت بر اصل مذکور افزایم و اگر سال
 از شصت زیادت شود شصت یکایم و اگر سال مطلوب پس از سال اصل باشد آن را با هم جمع و شصت
 شصت طرح کنیم و باقی را از اصل اقسام سال یکایم و اگر از آنیم کاست شصت روز بر اصل افزایم و
 کنیم و اگر فکنا تفاوت از فکنا اصل نبوده شود یک روز از آن ده هزار اصل یکایم بجای آن ده هزار
 شصت یکایم اصل افزایم و بعد از آن فکنا تفاوت از آن فکنا اصل یکایم بجای آن ده هزار
 زیاده یا نقصان مبدأ یعنی باشد در سال مطلوب از آن زیاده یا کسری بمیزان فکنا از شصت
 برگردانیم بهر وضع که رسد مبدأ سال مطلوب باشد و چون مبدأ سال معلوم شد ایام و فکنا هر
 قمری را از جدول سیاه ی اقسام سال یکایم و باقی ایام و فکنا مبدأ سال افزایم و چون ایام از
 زیاده شصت از آن طرح کنیم تا در اصل آن قمر معلوم شود و با اصل سال یکایم و شصت
 روز از جدول ضرب کرده و در جدول فکنا کنیم تا بوقت حاجت معاد باشد ضرب کنیم و جدول فکنا
 حاجت معاد باشد جدول ایام یکایم و در جدول سیاه ی اقسام و فکنا که با هم تا جوی فکنا شصت
 در آن جدول در ایام معلوم که جدول فکنا از آن ایام روز **شش** چون عرض ازین علی است
 که در اصل قمری از ایام و قمری معلوم شود و کما تالیا از آن ایام تا الف که برآید بوقت بازرسید
 زمان یکسال پس از آن جدول و در یک مدت از آن ایام قمری شش دور تمام که رسید و شصت روز
 باشد کشته بود و دور معبر است پس رسید و شصت روز اعتبار کنیم حاجت یا بدین است
 هر سال که میان سال معلوم و سال مطلوب باشد رسید و شصت طرح باید کرد و بعد از طرح از آن
 از سال خرد شده و هزار چهارصد و سی و شش باقی ماند که آن را بی و بی خوار شد
 و این معبر است پس چون ایام یا در جدول سالها که میان سال معلوم و سال مطلوب بود
 گذشت مجموع تفاوت از آن سال شش رسید و شصت در آن مدت حاصل آید الف که آن سال
 مطلوب حدیث سال معلوم بود این مجموع را بر اصل مذکور که نگاه داشت روز شش هزار و شصت
 فکنا از آن مجموع بعد از طرح شصت شصت که باشد آن فکنا باقی ماند از ایام از آن ایام در آن
 فکنا یکایم رسد روزها باشد از فکنا این دور کشته شده و بعد از آن فکنا که با ایام باشد

از حساب

از حساب روزی یک باشد که حدیث از آن بود که در اصل مجموع آن سال مطلوب در آن روز از آن بود
 بجای آنکه که در فکنا نقصان آن کند و اگر سال مطلوب پیش از سال معلوم باشد مجموع فکنا
 از آن سال شش را بر صید و شصت در مدت معبره حدیث از آن روز یک بر شصت شصت طرح
 کرده با هم اصل مذکور نقصان کنیم و اگر نقصان توان که شصت بر اصل مذکور افزایم و اگر نگاه نقصان
 کنیم و باقی را از آن مبدأ دور یعنی بنیایم آنجا که رسد معده تا به باشد از آن ایام و در آن فکنا
 که با ایام باشد از حساب روزی یک باشد تا آن روزها و در اصل مجموع در سال مطلوب در آن روز
 بجای آنکه که در فکنا نقصان آن کند و هرگاه که در اصل اول یا دوم در فکنا ده هزار که
 یا زیاده یا کسری ده هزار فکنا که در آن **سه** است یکی بر عدد ایام زیاده یا بدید که هرگاه که در
 دوم فکنا چند از آن فکنا نقصان توان که در آن روزها یکی نقصان باید کرد و هرگاه که در
 تا فکنا زیاده از ده هزار که در اصل معبره **سه** **فصل چهارم در معرفت سال اصل**
ماهی از فکنا حساب از جدول در هر سال اول باید که در جدولی ما بین آن ایام و سالها معلوم
 باشد و آن اصل در سالها قمری آن و سال اول از ده و شصت و آن مذکور است و در روز و
 هزار فکنا بود که در فکنا ایام فکنا پس تفاوت میان آن سال و سال مطلوب یکایم
 و آن در اصل یکسال پس یکسال قمری که آن ده روز و شصت هزار و هشتصد و شصت و چهار فکنا
 و در فکنا ایام فکنا ضرب کنیم و حال را بر اصل سالها افزایم اگر سال مطلوب حدیث سال
 اصل باشد و از مجموع مدت یکایم از جدول است و در روز و شصت هزار و هشتصد و شصت فکنا
 و در فکنا ایام فکنا طرح کنیم تا در اصل مدت یکایم باشد و اگر سال مطلوب پیش از سال اصل
 باشد حاصل ضرب را بعد از طرح مدت ماه قمری از آن اصل در سالها نقصان کنیم و اگر از آن کاست شد
 یکایم قمری بر اصل سالها افزایم و بعد از آن یکایم پس آنجا که رسد مدت یکایم ما بین آن ایام و سالها
 باشد در سال مطلوب پس از آن ایام در اصل و شصت در سال مطلوب نقصان کنیم و اگر نقصان توان که
 شصت روز با ایام در اصل و شصت از آن ایام حدیث از آن نقصان کنیم آنجا که باقی ماند در اصل مبدأ ایام باشد
 محاسب از آن در صورتی بود که یکایم قمری از آن ایام تا در اصل ماها یکی حدیث از آن قمری معلوم
 شصت و مدت ماه قمری را در جدول فکنا سال شش را بر قمری در جدول ضرب کرده و جدول تا در

است

سید روز پشده و اگر
سال مظلوم بود

الخطبة

الفراسيون

از فضیلت اصل بکاهند و اگر
نقوی کا است پیرایه‌ی کز از جود
برداشتند اندام

وانی که در قطب شمال افکار و قطب او به افق عرض شصت و نهم و آن افق را افق مایل گویند و این
 نصف افکار و قطب افق گذرد و از آن نقطه قطع او با افق گذر افق است قطب عالم که جلت افق
 است خط خالی گویند و آن در هر نقطه جنوب افق از شام و صبح نیز گویند قطب است که در قطب
 افق و نقطه مرفوعه که در دایره مایل و در افق از نقطه البروج و ربع دایره افق که نقطه
 گذرد و نقطه باشد افق و است پس باقی همان حد او که بر افق است از آن نقطه است که گویند دایره وسط
 افق و در قطب است که در قطب بروج و در قطب افق که در دایره دایره که نقطه البروج و دایره
 است پس باقی و این شود از عرض افق و گویند دایره اول عرض و قطب است که در قطب افق و در
 قطب نصف افکار که سطح و جنوب اعتدال است که در دایره افق که در میان دایره افق و دایره
 عرض باشد از افق است که گویند سطح دو ربع و در سطح جزو افق و در افق و در افق که باقی
 مرفوع از نقطه البروج طبع کند و آن قوس قطب البروج را در هر دو ربع که گویند سطح جزو قوس
 بود از حد افکار و میان اول و میان جزو مرفوع و نصف شرقی افق باشد
 بر افق بروج پس اگر افق استوایی باشد آن سطح استوایی آن جزو سطح قطب استوایی جزو جزو
 و اگر از افق مایل باشد آن سطح را سطح مایل گویند و اگر جزو مرفوع مرکز گویند باشد آن
 سطح استوایی آن سطح مایل مرکز گویند و جزو از قطب البروج که آن کوکب و همان نصف
 افق یعنی نصف شرقی افق باشد و جزو آن کوکب گویند و بعد از آن دیگر در هر دو ربع جزو بود از
 البروج که با آن کوکب بر یک نصف افکار و نقطه قطب عالم با هم در یک نقطه حرکت اول و
 از حد که با کوکب این حال داشته باشد و قوس از حد که میان اول و دایره نقطه باشد بر افق
 سطح مرئی کوکب گویند و در هر دو صورت که جزو مرفوع و مرکز کوکب باشد سطح آن جزو که
 مرکز بر خط خاله استوایی و دایره غیر استوایی سطح طبع آن کوکب باشد و در هر دو صورت که افق
 است و قوس از حد که با قوس میان اول و میان جزو که از حد که باشد که آن جزو
 با کوکب و نصف غربی افق باشد آن قوس را سطح آن کوکب گویند و جزو از قطب البروج که
 با کوکب و نصف شرقی افق باشد در هر دو صورت که کوکب گویند و جزو از قطب البروج که با کوکب
 و نصف غربی افق باشد در هر دو صورت که کوکب گویند و قوس از حد که میان اول و دایره نقطه باشد بر افق

عظم است که
 بد و قطب
 افکار

سطح قوس

اولی همان باشد و میان جزو و میان اول که نصف شرقی افق بود در وقت غروب کوکب آن قوس
 را سطح غربی آن گویند و در افق از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب و جزو
 از نقطه البروج میان افق و دایره میل که در قطب افکار که در دایره و در هر دو صورت که از حد
 افکار میان افق و دایره میل که سطح یا جنوب آن نقطه گذرد و سمت شرقی قوس است از افق
 سطح اعتدال و سطح نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب و جزو مرفوع از نقطه البروج و دایره
 جنوب اعتدال و جنوب نقطه مرفوع باشد از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز
 نصف افکار میان سمت راست او و میان افکار از حد که قوس است از حد که میان سمت
 افکار که سمت راست باشد که در دایره و میان نصف نصف افکار که میان افکار که در دایره
 است حکا و یونان میان افکار از جانب غرب که در دایره افکار از جانب شرق که در دایره
 خلافت بطریق میان افکار از جانب غرب جزو از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان
 مرکز کوکب در قوس مرفوع و دایره که در افق حکا و یونان میان ساعی قوس جزو و دایره
 را میان اول و میان اول میان دایره از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب
 موضع کس که در دایره و در نیم افکار از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب
 است از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب که در دایره و دایره
 میان اول و شرق باشد و میان غرب و جزو است که در دایره و دایره اول باشد و در هر دو
 در جزو از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب که در دایره و دایره
 جزو است از نقطه البروج که باقی شرق یعنی بر افق شرقی باشد غایب جزو است از نقطه
 البروج که باقی غرب یعنی بر نصف غربی افق باشد عاشر جزو است از نقطه البروج
 که بر نصف افکار باشد قوس از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب
 سمت الاصل قوس افکار از حد که میان اول و دایره نقطه مرفوع و میان مرکز کوکب و جزو از نقطه البروج
 قوس الاصل بود و آن میان دایره نقطه مرفوع و سمت الاصل بود قوس الاصل بود و نقطه از قوس
 افکار که میان نقطه مرفوع و افق باشد دایره افکار بود و اگر افق شرقی باشد دایره
 ماضون افکار بود و اگر افق غربی بود دایره باقی من افکار بود و وجه این نقطه از قوس الاصل

قطب

نصف

و در باره از نصف هم ظاهر است
بجست آنکه عین خط چک نموده
باشد که کم از نصف

[illegible][illegible]

الادب من قدر بشیاء مدوح اطوار حقه
نکات لبس بکثرت مال مال باشد و این
مقدار بشیاء معادلی نشمارد مال باشد

١٠٠

293

و چون مرغ مفت لاخرین مبلغ نصیب کند سه سال مرغی مغلول مال ایالتان
 قدریشا و بعد دفع و قسط خاسه شود و این مغلول مال بشمار سه سال مرغی مغلول مال
 سال و اشیا ملوک و باشد و آنکه ملک سال مرغی مغزی مغلول مال و این قدریشا
 - و آنکه ملک ع - و خاسه باشد و چون هر یک از عدلین ضابطه مرغی مرغ مفت است
 یک سال مغلول مال تا به مال و این قدریشا - و وقت لغت ع - و سابع شود و آن
 هر یک از عدلین ضابطه ظاهر شود که یکی مغلول مال است تا آنکه کسب و عدد مرغی باشد و یکی
 و دیگر جیب و جبهه را یکی و حق یکم و مرج و او که مال است بر یکی مفت یکم و خارج مفت یکم و آنکه
 سال است از مفت نقصان یکم باقی ماند مفت عدد و او دوقیمه مال یکی مرغ باقی ملک ع -
 عدد است نقصان یکم باقی ماند جلال الا تا به جلال مال و این مغلول مال و این قدریشا
 مرغی و طایفه طایفه نامده است و چون ملک مال که گذشت از عدلین نقصان یکم سال
 لا جارا باشد مال مغلول اشیا ملوک و باشد و چون چهار تا به مال و این قدریشا ملوک
 معلوم شود که سال مغلول اشیا ملوک است با چهار تا به مال و آنکه بر ملک مغلول اشیا
 و به است تا به مال و آنکه اشیا ملوک باشد حق است تا به مال و سابع و چون هر یک
 از عدلین ملک مرتبه ملک لازم که یکی مغزی و مغلول مال تا به و به ملک و این عدد ملک
 باشد با جبهه و بود سابع و آنکه یکم و دو و دیگر خواهم و در و بعد و آنکه یکی مرغ و او
 کمال است بر مفت مفت یکم و خارج مفت یکم و آنکه ملک و قیقه مال است از عدد و به نقصان
 یکم - و عدد ملک و قیقه مال باقی ماند پس مرغ باقی ملک - و عدد ملک تا به مال است
 لا جارا مال اند - و عدد نقصان یکم باقی ماند جلال ملک تا به مال و این سابع ملک
 مال و این مقدار اشیا و بعد دفع و سابع باشد و چون ملک سال ملک سال عدلین
 شتر است از عدلین نقصان یکم و شش رگ تا به مال می است بر عدلین حق نام ملک
 شود که سال مغلول ملک تا به مال و اشیا ملوک است و چون هر یک از عدلین مال
 شش رگ یکم معلوم شود که ملک سال ملک است تا به مال و آنکه اشیا ملوک است
 - و وقت لغت ع - و سابع و چون هر یک از عدلین که ظاهر شود که یکی مال

مالي از مبلغ مفت که از حاکم

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor creases and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page is bound, and the overall tone is a warm, off-white or light beige.



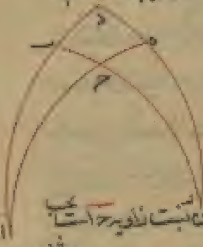
زانوی ح و زانوی با قاعه نیست و راجع چون نسبت آن است باشدست پس چون در وقت
 مفروض باز در ظل قائم قیاس است منقضیست کند خارج وقت همان راجع حاصل ضرب باشد
 پس بعد از آن چون بخواهیم در ظل و قیاس آن قاعده دیگر اعتبار می شود و بیان آنرا
 به بیان چهارم است پس گویم اصل شکل منقذ است که چون مثلثی از او بر عظام واقع شود
 که اضلاع آن زیاده از راجع باشد نسبت جیب اضلاع آن مثلث چون نسبت جیب اضلاع
 می باشد که آن اضلاع منقذ بود که هر یک با قطر راجع و این دو راجع شامل است جمیع مثلثات
 خواه قائم الزامی خواه منفرجه الزامی و خواه حاده الزامی الا که در مثلث قائم الزامی نیست
 بیان در آنکه و هر یک از اضلاع آن منقذ می شود و بیان آن در وضع محیط زاویه قائمه و چون
 می شود یعنی همان نسبت که نسبت جیب های آن دو وضع محیط زاویه قائمه جیب آن دو که جیب
 جیب و قاعده باشد که در وضع راجع و در ظل و قیاسی که در مثلث قائم الزامی و هر یک
 قیاس شود و اول این دو راجع را در مثلث قائم الزامی بین است پس گویم در مثلث قائم الزامی
 نسبت جیب اضلاع و قاعده جیب اضلاع چون است جیب زانوی آن در قائم الزامی است
 زانوی راجع بر هائش و وضع آن از او اضلاع کنیم با و وضع عظیم اهرام است منقضیست
 بر مثلث قائم الزامی و قیاسی ده غایت این دو راجع و متعلق باشد و از قاعده
 و عظمی و در مثلث قائم الزامی و در عظمی و در ظل و قیاسی و از او اهرام
 پس گویم در مثلث قائم الزامی و در ظل و قیاسی و در ظل و قیاسی و در ظل و قیاسی
 و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی
 و همچنین و وضع آن در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی
 و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی
 و اگر زانوی راجع و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی
 از او وضع آن منقذ و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی
 اضلاع او جیب اضلاع و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی
 در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی و در عظمی و در ظل و قیاسی



فان عروض و جمل ثابت و كينان ظاهر شود كه جيبها و هما بر نسبت جيبها ميلها
آن و هما اند و اگر زاويه قائمه باشد باطله باشد



۵
 همو سائر و با این پنج هر چند قوس را در قوس
 است و قوس را هم در مثلث است ای قائم الزاویه نیست با هیچ ضلع از آن با هیچ ضلع از آن
 نیست جیب زاویه قائمه است با هیچ زاویه - ای اعلى الزاویه در المربع و مثلث با هم قائم
 الزاویه اعلى جیب الزاویه در آنست جیب ضلع - ای با جیب ضلع در آن نیست جیب زاویه
 در آن اعلى جیب زاویه در آنست با جیب زاویه قائمه و با او مضطرب در مثلث
 است و نیست جیب ضلع است با جیب است چون
 در آنست با جیب زاویه در آن و برین اصل و فرع مبارکه اولی که در مثلث
 قائم الزاویه که اضلاع آن کمترین در میان باشد نیست جیب تمام و یکی از دو زاویه غیر قائمه جیب تمام
 و زاویه مجرب نیست جیب قائم جیب تمام و قوس زاویه یکی علاوه بر مثلث است که زاویه سائر از آن
 قائم است نیست جیب تمام و در آن جیب تمام و در آن غیر نیست جیب قائم است با جیب تمام
 و تر است و بجای یان این دعوی بعضی از قوسها را کشیده اند تا اعاده کنیم و در آن
 از این کنیم تا مثلثی شود و در قطب از این دعوی یکی که کم و در مثلث در آن و زاویه برقیه است
 در آن که قطب قوس و تر است پس نیست جیب در آن قائم است با جیب در آن قائم است



10

[illegible]

مجلسه

[illegible]

لعلوط قام از روی دست خنجر نادر قاهر باطنی و در جبهه نیت ظل نادر دست کشید اولی
 مؤلفات با سیم مقامه در شش اسرار کلاویس است از قاضی است نیت خنجر الخ
 در جبهه نیت ظل نادر است با سیم و همان بری دعوی آنست که در همین باب
 بیان کرده ایم که نیت جیب هم برین باب نام آنه فری چون نیت ظل آن فری است باین
 ظاهر است که اگر قطعه دارم که نایلیم و بعد از آن دارم که اسم جیب نادر بر آن
 در جیب قام اولی باشد و بعد هم گویم در شش سیم لعلوط نیت او را بر وی بویست
 جیب نادر باشد که در شش اسرار نیت خنجر اسرار جبهه نیت جیب نادر
 است تا از روی آن بر آن کشید و شش دایره و اسمی که در آن دایره در دایره و اسرار

و این درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این
 درجه است که در این

فوق کوبه و از آن قوس اولی خایم و جهت آن جهت عرض کوبه بود پس اگر عرض کوبه
 کوبه هر دو در یک خط باشد قوس اولی و سبیل یکی را به کوبه دیگر از آن زیاد شود تا
 و در یک خط و اگر جهت مختلف باشد تفاضل میان هر دو کوبه حاصل قوس دوم باشد و جهت آن
 جهت دوم باشد پس جهت قوس دوم را در کوبه نام معادله از آن ماره با قطب را به
 قطب کوبه دیگر حاصل هر دو کوبه باشد و جهت آن جهت قوس دوم باشد **درجه** از هر دو
 بین و عادی قوس است از مایل الفار و قوس آن از منطقه البروج رسم کنیم و نقطه دوم را از کوبه
 قوس کنیم و قوس آن قوس عرض کوبه با مایل الفار نقطه و تقاطع کرده باشد و مرکز کوبه
 در سطح قوس کنیم که عرض آن و سبیل ثانی درجه او هر دو در یک خط باشد نقطه دوم از کوبه
 مختلف باشد اما فضل عرض را به ویم آنکه تفاوت جهت فضل سبیل ثانی درجه او را باشد و اگر
 در جهت مخالف باشد هر دو را جمع کنیم و اگر مختلف باشد تفاضل میان هر دو کنیم و از آن
 البعد بخایم و آن قوس بود از او ماره عرض میان مرکز کوبه و مایل الفار و مسافت است
 قوس آن و حصه البعد باشد و قوس آن مایل کوبه که آن مسافت است پس کوبه در مثلث
 مایل و زاویه و چند تمام سبیل کوبه را در کوبه است و آن معلوم است و نیم اصل عرض
 نیست جیب مایل و حصه البعد جیب مایل کوبه که آن مسافت است جیب اعظم است
 جیب زاویه که جیب تمام سبیل کوبه است پس جیب جیب حصه البعد در جیب تمام
 مسکوین خط ضرب کنیم حاصل ضرب بعد باشد و جهت سال بیان دوم و قوس آن است
 را از خارج کنیم تا از ساحه مایل به عرض و قوس ح را از او ماره با قطب را به
 کنیم و قطب بود و قطب مایل الفار و جهت بیان کردیم که جیب عرض
 بر نیست جیب سبیل خود باشد پس نیست جیب قوس مایل که حصه البعد است جیب
 قوس مایل که تمام سبیل ثانی درجه کوبه است چون نیست جیب مایل کوبه است جیب
 را تمام سبیل یکی پس جیب جیب حصه البعد در جیب تمام سبیل یکی ضرب کنند و جیب تمام
 سبیل ثانی درجه کوبه قوس که از خارج قسمت جیب مایل باشد و هوای
 و جهت بعد جیب جهت حصه البعد باشد و کوبه که کوبه را عرض



باشد

سبیل درجه او بعد باشد جنابت ظاهرات و محتاج به استخراج است اما نکته که در این
 اما درجه اولی سبیل باشد جیب عرض او را در جیب تمام سبیل یکی خط ضرب کنیم حاصل سبیل
 بعد باشد این درجه را است که درجه کوبه احدی است و این باشد و جهت بیان آن را به
 از منطقه البروج و سبیل آن از مایل الفار و سبیل ماره با قطب را به
 کنیم و مرکز کوبه و قوس کنیم و عرض کوبه و نقطه قوس ده بر آن ماره سازیم که بعد
 کوبه باشد و از الفار کنیم تا از منطقه البروج رسم کنیم و قطب کوبه را به
 و عرض کوبه با مایل آن که جیب اعظم است چون نیست ده بود که کوبه است و خطی است
 با مایل ده که تمام سبیل یکی است پس جیب جیب عرض کوبه را در جیب تمام سبیل یکی خط ضرب
 کنند جیب بعد حاصل آن یک مسکوین است اما نکته که اگر سبیل درجه او سبیل یکی باشد حصه البعد
 بعد باشد جنابت ظاهرات و محتاج به استخراج است و جهت بیان آن را به
 و سبیل آن از منطقه البروج و سبیل ماره با قطب را به
 عرض مایل کنیم و نقطه در قطب بود و خطی و قطب بود و جیب
 و نقطه را مرکز کوبه و قوس کنیم و در کوبه کوبه و سبیل ثانی
 درجه او ده را بعد کوبه از مایل الفار و قوس کنیم و کوبه را
 در سطح قوس کنیم که عرض آن کوبه عرض او سبیل ثانی درجه او ده
 در یک جهت باشد دوم آنکه در جهت مختلف باشد اما فضل عرض
 او را به ویم آنکه فضل سبیل درجه او ده پس کوبه باصل قوس نیست جیب ده که
 کوبه ثانی عرض بود و آن جیب عرض بود تمام عرض کوبه است جیب ده که
 بعد مرکز کوبه از او ماره با قطب را به جیب اعظم است به جیب ده



2

باز نماید و است از قبیلش و ارجاع شود

[illegible]

مكتبة دار الفکر
کتابخانه ملی ایران

منقوله في كتابه في الجواهر
 الجواهر اذا خرجت من الجواهر
 منقوله في كتابه في الجواهر
 منقوله في كتابه في الجواهر

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

طوع فضاء کند باقی قوس البقیه جفت باشد بعد از آن که عرض کند که عدد ساعات شرقی
آن روز و شب معلوم کند اول از این ساعات شرقی را جدا بدارد و در پیش آنست که اگر آن
ساعت وحلی باشد و در برابر وسط من و برست و چهار ساعت کند از این ساعات و وحلی
معلوم شود و اگر قوس ساعت شرقی و در سطح انوریم آنست که ساعت النهار بقدم از سطح انوریم
آنست ساعت النهار یعنی مقدار آنست که در قوس البقیه و در آن روز و در چهار ساعت کند از این
وقت از این ساعات شرقی آن روز باشد و از این ساعات ساعت شرقی با آن انوریم آنست که در
سطح انوریم پس که قوس النهار قوس البقیه را از این ساعات و وحلی وقت کند عدد ساعات
و وحلی آن روز و شب معلوم شود و اگر از این ساعات ساعت شرقی وقت کند عدد ساعات شرقی و در پیش
و جهت قوس النهار قوس البقیه و در آن وقت کند از این ساعات معلوم شود و در این
بروج و ساعات و نصف النهار عرض موضع عدد انوریم و در این عدد کوکب النهار حال باشد و
بمانی میل اولی آنست که سمت شرقی و جهت النهار قوس النهار قوس البقیه کوکب حاصل شود
از هر ساعت قوس النهار قوس البقیه که در قوس کند چهار و چهار که در آنست و در نتیجه و جهت
بلند و جبهه و این است که در نصف النهار قوس که در آنست و در این قوس و در آنست و در آنست
عدد النهار قوس البقیه و در نصف انوریم کوکب و در عرض یا در این عرض و در این عرض و در این
سمت و در نصف انوریم پس در این میل و کوکب باشد از این قوس النهار قوس البقیه در این عرض
النهار قوس البقیه و در نصف النهار قوس البقیه و در این میل است و در این عرض و در این عرض
و در این عرض قوس النهار قوس البقیه و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض
است اگر نقطه سمت در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض
بود که آنست و اگر نقطه سمت در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض
در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض
نقطه النهار در عرضی آنست که قوس یکی از عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض
نقطه جبهه و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض
همه شکل حالی پس از این میل و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض و در این عرض

جیب و معلوم شود یعنی چون ظل میل را بظل قائم عرض بلد منقصه است که در خارج
 ضمت جیب
 بیان کرده ام
 مستند
 و حاصل
 عرض بلد
 که معلوم است
 اینست جیب ح که سمت مشرق قطع است یا جیب د که جیب اعظم است چون نسبت جیب
 طالع است یا جیب ا که قائم عرض الملائه است پس از نسبت جیب میل جیب قائم عرض بلد منقصا
 جیب ح حاصل آید قریب بگرد قاش که قوس ح است معلوم شود الملائه و در مثل د و ح
 بحکم اولی متوالت جیب قائم طالع یا جیب اعظم چون نسبت جیب قائم ح باشد یا جیب قائم
د پس از نسبت جیب قائم سمت مشرق را جیب قائم میل الملائه خط جیب قائم د حاصل آید قریب
 را در دو هفتاد کند یعنی تا حدیله الملائه باشد و بعد می یابیم که در دو و شصت ح طالع سرخ
 دو و نود و هشت منقصه است و در دو و هشت د جیب ح نسبت جیب د یا جیب ح حقیقی
 نسبت جیب د باشد یا جیب ح پس اگر جیب ح را که سمت مشرق است در جیب د که
 عرض بلد است ضرب کند و حاصل را بر جیب قائم ح که قائم میل الملائه است ضمت جیب د طالع
 آید و هو الملائه و آنرا بعد جردم می یابد و منقصه می کند نسبت جیب طالع جزو و در
 در خط است یا جیب اعظم چون نسبت ظل میل جزو است و آن جزو را بظل میل اعظم و بهمان
 است یا ربع هفتک المیزج قریب کم و آنرا در پنج حوال الملائه ح حاصل می آید که لایط
 جزوی ظاهر است که در آن است ح آن آفاق خط است پس آن طالع د باشد که
 است و بحکم اولی نسبت جیب د یا جیب
 الملائه و معلوم آنکه نسبت جیب طالع جزوی عرض جزوی در عرض جیب قدری هفتک و در
 جزو است ظل میل جزوی است و آن جزو را بظل میل لایط ح در نصف الملائه

مُتَّقِي

[illegible]

جبر و از بدین کلی اند و همچنین به و زوایا
جبر و از بدین کلی اند و بدین کلی اند و بدین کلی اند
و وضع و جبر و از بدین کلی اند و بدین کلی اند
بسی باقی اصلاح را بر اینست بنقل مقدم
از مقاله اول که با این و اما اگر قسم
مقاله اول هر قریب است از این و دیگر اختلاف



المحنة وعواقب الفرض باشد باقی اول بیس آنت که تحت القدم اقی اول تحت راس اقی ۳

31

است پس گوئیم که مخلوب سطح اولی باشد شش و در عرض جنوبی ابتدا از اولی من نصف حد
 به صرح سوا باید افزوده تا خط اولی که مرکز اول عرض است حاصل آید پس سطح اولی عرضی از اول
 سطح عرض خالی که مساوی آن عرض جنوبی است بیاورد تا به سطح اولی که از اولی بر
 جنوب ابتدا از اولی است بالبعد که از اولی عرضی است تا سطح اولی که در مخلوب است
 نصف دو دوازده سطح باید کاست تا سطح اولی عرضی از اولی من نصف حد در افق خالی حاصل آید
 این بعینه سطح اولی افر است در افق جنوبی ابتدا از اولی من نصف حد قرار گرفت و اگر سطح
 اولی عرضی باشد ابتدا از اولی من عرض جنوبی نصف و در از صرح سوا باید کاست تا از اولی
 که مرکز اول عرضی است حاصل آید پس سطح اولی در برابر اولی که در عرض خالی که مساوی آن
 جنوبی است بیاورد تا به سطح اولی که از اولی عرضی است تا سطح اولی که در مخلوب است
 من نصف و در عرض سطح که از سطح اولی باشد افزوده تا سطح اولی که در برابر اولی از اولی
 در افق خالی حاصل آید و این بعینه سطح اولی عرضی است در افق جنوبی که مطلوب است و همین آن
 حد اولی سطح افق خالی در حالت سوا در افق جنوبی که عرض سوا در عرض آن افق خالی
 صرح توان که در برابر یک منصف که در کمانه صرح سوا جنوبی از حد الفاء در افق است
 مساوی صرح سوا از طرف جنوب باشد در افق خالی که عرض سوا در عرض آن افق جنوبی بود تا
 از اولی من نصف در صرح سوا از طرف اولی من نصف که کید و از اولی من نصف
 باشد در افق جنوبی نصف و در برابر نیم تا خطی از طرف جنوب است آید و بعد از اولی من نصف
 باشد در حد اولی سطح افق خالی که عرض سوا در عرض آن افق جنوبی بود عرض نیم در صرح
 سوا حاصل آید ابتدا از اولی من نصف که کید و از اولی من نصف که کید و از اولی من نصف که کید
 باید کاست که بعد از کاستن صرح سوا در صرح سوا منصف از اولی من نصف در افق جنوبی
 مخلوب و اگر صرح سوا از طرف جنوبی که کید و از اولی من نصف که کید و در برابر نصف
 از طرف جنوبی تا خطی از طرف جنوبی منصف سطحی بود و در
 سطح افق خالی که عرض سوا در عرض آن افق جنوبی بود عرض نیم در حالت سوا در
 ابتدا از اولی من نصف و در برابر نیم تا خطی از طرف جنوبی منصف سطحی بود و در

میزان درین اثنی شمال حاصل آید و این درج
معا بود و مرا حق جنونی مطلوب ابتدا از او

خبر وظائف فوارق

أحمد بن محمد

او خفاص طبع است باشد و هر کوی که محقق الحقیقت باشد که حاصل غریب بخل عرض او در مطلق است
 کلی خطاب بر حسب معنی او باشد و اگر کسی هم بر حسب قیاس و کبرای که در انجا که چنانکه مطلق است
 گشته ایم باید از خود و انجا که از خود ایم باید گشت و به حاصل باقی نصف در اول و نصف در مطلق
 حاصل شود اگر کوی که در این باشد مطلق است و درجه او بعینه مطلق در اول باشد و بجز در مطلق
 بعینه درجه کوی بعینه درجه مر باشد و اگر کوی که در این باشد بعینه درجه مطلق مر درجه
 مر و اولی که در مکرر شده حاجت است و ما بجهت بیان قیاس آن را به مطلق خطاب عرض کنیم
 و قیاس آن را به مکرر شده مکرر شده که از قطب مطلق خطاب که گشت قیاس شده باشد
 و به مکرر شده که آن است و درجه و از آن مکرر شده که مرکز است گشته باشد و از آن
 دایره که از نقطه اعتدالی آن در مکرر کوی گشته از آن اماره با قطب اربعه منطبق شده باشد و
 بعد کوی بی ده نام بعد کوی و منطبق است با قطب اربعه که نام بعد کوی است بله و اگر بعد
 کوی است از آن اماره با قطب اربعه و طریق معرفت آن بین دو گشته چون نسبت حاصل
 است با قطب قیاس که مطلق مر کوی است از آن اماره با قطب اربعه بی چون بعد
 از آن دایره مکرر شده با قطب اربعه درجه بی نام بعد کوی خط افت کند قیاس که در کوی
 مطلق مر است از آن اماره با قطب اربعه معلوم کند و ظاهر است که اگر مکرر کوی بر نقطه
 منطبق باشد قیاس مر و از
 منطبق بود باشد و درجه باقی از خود
 باشد از آن اماره با قطب
 مطلق مر حاصل آید و چنانکه
 و بی آنکه بعضی از اصول و قواعدی که قیاس با قطب اربعه و نحوه المصنفی بی خود و بی
 از آنکه در مطلق و بی خود و بی آنکه است و نحوه و آن گشته است که گاه بیان آن
 بی آنکه که درجه کوی درجه مر و هر یک در بی و یکی از مطلق اربعه و بی آنکه
 در بی که در مکرر شده و بی آنکه که است بی آنکه که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 و بی آنکه که در مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده

درجه کوی

منطبق



درجه کوی درجه مر و از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 نظیر درجه کوی درجه مر و از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 کوی درجه بی که هم با قطب اربعه که در مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 باشد و از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 نصف مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 و یکی از مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 دست و درجه کوی درجه مر و از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 است با قطب اربعه از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 با قطب اربعه و از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 درجه بی که هم با قطب اربعه که در مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 درجه کوی که در مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 بر مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 بعد مطلق از آن مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 که در مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 مر حاصل شود و اگر مرکز
 بر مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 کند آن که درجه
 بر مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 و مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 و مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 و مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده
 و مکرر شده و بی آنکه که قیاس از آنکه که بی کوی که در مکرر شده و بی آنکه که در مکرر شده



و با این روش

نوم

[illegible]

طالعہ میں بابا کے ذکر و سنی اگر موضع کو گیا
ایک محل بنے گا یا پلاید کہ کہ جو
انقلاب صیقلی ۳۳

حکومت

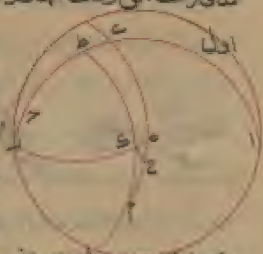
22

[illegible]

وَمِنْهُمَا مَنْ هُوَ فِي شَرِّهِمَا
الَّذِينَ هُمْ فِي شَرِّهِمَا

[illegible]

1



و اگر فرض کرده است که اینها را باشند و مرکز کواکب به نقطه
 م باشد حاصل ضربها جیب قائم مثلث دایره مثلث عرض باشد
 مستطاب و مثلث عمود باشند زیرا که مثلثی مثلث جیب است
 تمام مثلث دایره است و چون مثلثی فرض مثل عمود کواکب
 است مثلث عرض مثلث بر وجه جیب قائم مثلث دایره را



در مثل عرض بلد عرب چند کند خط عرض حاصل شود و درین حال کوکب بقدر ^{آن} است
است است و اگر کوکب در قوس ^{آن} باشد مانند بقدر قوس تمام مثل دایره از آن خط اول
بود و لا حال حاصل ضرب جیب او در مثل عرض بلد کم انقل می شود و درین حال است
کوکب درجه عرض بلد است و اگر کوکب در قوس انقضی سلب باشد تمام مثل دایره یا باده از
آن خواهد بود و لا حال حاصل ضرب جیب او در مثل عرض بلد نبوده انقل می شود و در
درین حال است کوکب در جانب قطب خواند است و اگر کوکب سمت راس کند و در انقضی
و در جانب قطب خواند است راس قطع کند سمت در جانب قطب ظاهر باشد و ظاهر است
که درین صورت حاصل ضرب جیب تمام مثل الدایره در مثل عرض بلد که خط عرض بلد حاصل
و در هر طریق استخراج سمت از ان مقام طریق جهت بود و جهت سمت از مشرق و غرب است که

A circular diagram with Arabic text, likely a cosmological or astrological chart. The text is arranged in segments around a central point, possibly representing the zodiac or celestial spheres.

٢٤

...

عزیز

خواب بلند قطع است در هیچ طرف حال بود اتفاق و دست خالی در هر حال که در هیچ طرف بود
از این راه حدیثی و مخرج خلی هم اینجا از آن بود پس ساین مدخل و مخبر خلی که در جانب جنوب است

2. $\frac{1}{2}$

فصلی

عربی فی الزمانه هندی و انصاف انبار
ناموس مع تقاطع و در نقطه حس در برج
حسب علی عربی باشد و سن ثلث در برج

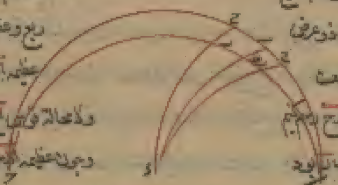
اولاً بشما که پیش از این در این کتاب
مطالعه کرده اید و پیش از این در این کتاب

مبتدع است که در وقت رجب و صیبه باشد مثل شوقی بعینه خالصه النهار باشد اما که
 شرط کرده اند در این عمل که آفتاب دانی نزدیک باشد و جنبش آفتاب که چون آفتاب دانی نزدیک باشد
 آفتاب شود که در قاع شرقی است و اگر طایفه از آن نصف النهار نزدیک باشد که در آفتاب شود
 و طریح آفتاب که در این عمل میسر شود و **نکته** در رجب و صیبه و در رجب و صیبه
 اما جهت معرفت طریح جنوبی که واقع خواهد شد از این جهت که ساعت عمل میسر شود و از این جهت
 از نصف النهار مقدم بطول جغرافی که معلوم باشد حاصل کنیم و در این معلوم باطل باشد و آنست که
 بعد از طریح جنوبی باقی مانده از نصف النهار معلوم کنیم و تفاوت میان هر دو در طریح جنوبی
 کنیم حاصل باقیین الطولین باشد اگر ساعات طریح معلوم الطول زیاد باشد حاصل باقی الطولین
 مقدار کنیم و لا بد آنکه از این طریح معلوم حاصل آید **شرح** آفتاب جنوب النهار رسا که در
 شرق از آن رسد که بقدر آن که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد **نکته** در این
 الطولین و شرق و غربی که بقدر باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 به وصول آفتاب جنوب النهار طریح بقدر آنکه در آن وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 و اگر باقیین الطولین بقدر آنکه در آن وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت
 جنوب النهار شرقی به وصول آفتاب جنوب النهار طریح سم بر ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 که ساعت است و بین قیاس بین آن و قیاس از او ضاع هر که افتاد اند که آن وقت که در
 و از آنکه در **نکته** در وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 حالت که گفته باشد لا محاله باینکه که از نصف النهار طریح از آن وقت که در این وقت که ساعت
 از آن ساعات گذشته باشد و اگر باقیین الطولین این دو بدل شود در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 حالت که گفته اند نصف النهار در این دو بدل شده و ساعت باشد و اگر جلی و در این وقت که ساعت
 باینکه که تفاوت بقدر آنکه ساعت باشد و در این قیاس بین آن و در وقت که ساعت معلوم طریح
 بعد از نصف النهار و به ساعت واقع شده باشد و در جلی و در این قیاس بین آن و معلوم نیست همین بود
 جنوبی باشد و باینکه از آن ساعات قیاس معلوم کنیم که بعد از آن ساعات از نصف النهار واقع شده
 بعد از آن معلوم شود که طریح این بلد که در این وقت که ساعت از آن باشد و در این وقت که ساعت

الطولین یعنی یکی طولی این بلد و یکی طولی بلد اول بقدر آنکه در وقت که ساعت طریح از آن باشد
 نیست معلوم شود و اگر آنست قیاس معلوم شود که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 بعد از آن ساعات از نصف النهار واقع شده معلوم شود که طریح این بلد زیاد است از طریح
 معلوم الطول و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 اما جهت معرفت طریح این بلد به این جهت که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 استعمال در جنوب و این طریح در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 و این در وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 طریح ظاهر است از این طریح که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت
 اعظم از آن ساعات که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 از آن ساعات که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 اصغر که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 اعظم تمام از آن ساعات که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 آنکه در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 او که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 در جهت طریح بلد مساوی طریح بلد باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 که آفتاب در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 طریح اوجی است جنوب اند و اگر جنوبی بود طریح اوجی است شمال آمد و یکی اعظم در این وقت که ساعت
 در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت
 قیاس از آن ساعات که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد
 طریح بلد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت که ساعت طریح از آن باشد و در این وقت

ان شاء الله تعالی
 عرض این حاصل شود که اگر قیاس طریح از آن باشد
 سبب این که در این وقت که ساعت طریح از آن باشد

مطابق با کتب و دانش و در حقیقت و قیاس حاصل و یکدیگر و تمام از اعوان اولی خیرات و عیب و عیب
و کوب از اعوان اولی خطاست کیم و از حد و از عیب قیاس خارج و یکدیگر و محفوظ و دم و حیات و در قسم
دوم اگر هر دو کوب در جهه متفق باشند و در قسم چهارم اگر متفرق باشند فاضل میان عرض دوم
و تمام عرض اول کوب که محفوظ باشد بر عیب محفوظ سوم و در عیب محفوظ اول و عیب محفوظ
و حاصل از هر دو کوب و از عیب قیاس کیم و آن قیاس محفوظ چهارم باشد پس هر قسم دوم اگر در جهه
باشد و از آنکه مختلف باشد اما فاضل تمام عرض کوب را و در قسم چهارم اگر از آنکه مختلف
محفوظ دوم باشد فاضل محفوظ چهارم و از آنکه در نقصان کیم و در عیب اول سه صورت عیب
چهارم را در اینج و در آنکه از آنکه عیب حاصل شود شرح کرده و کوب علم عیب است
التقوین منصف دور و در همان بجهت آنچه گفته در باب طریقه اوقات و محتاج بر بیان نیست اما
اگر بیش کوب علم عیب بود و ما بین التقوین کمتر از ربع بود یا بیشتر بجهت همان طریقه اوقات
از آنکه راضی است که المربع
العرض و کوب و عرض
کیم و همچنین نقصان
دور و عرض و ربع و کیم
در عرض کوب که در ربع
زاویه قائمه باشد و نسبت عیب اعظم از عیب است که فاضل است میان ما بین التقوین و ربع
چون نیست عیب از آنکه باشد که تمام عرض کوب است یا عیب است پس چون عیب تمام عرض کوب یا
در عیب فاضل میان ربع و ما بین التقوین مستطوف است عیب ربع حاصل از عیب آن فاضل
است میان ربع و دور و عیب کیم که عیب کیم است پس اگر از ربع دور نقصان عیب کیم
بر ما بین التقوین کمتر از ربع باشد و در ربع یا تمام کیم ما بین التقوین کمتر از ربع باشد و دور
پس اگر کیم حاصل از آنکه در ربع و کوب از آنکه باشد و ما بین التقوین ربع و دور و ربع
کیم که در ربع و عیب کیم از آنکه در کوب است و آنکه در عیب عیب آنکه در ربع و دور و ربع
نصف فاضل از ربع است و در عیب آنکه در ربع است و ربع و عیب است و کوب



22

4

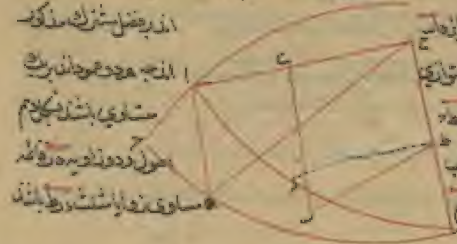


است پس چون بجیب تمام عرض کو یک
کارا در جیب مابین التوریل م

هر که نام کند به یزدان بود پس چون عرض کرد که
بر منم اوله منم چله آستند جیب
فرس و کت با کت

از نصف درم
که چپ

ابن استیضای حبیب تریب



تکلیف

[illegible]

با شد با عجیب ترتیب دایره من جوت عجیب
از رفیع وقت را در هر شهر نصف النهار

پاکستان

188

والله اعلم

باشد و حد از این فرق
از ارض و نقطه و نقطه
که در حد و حد و حد
مرا از این فرق که در حد
که در حد و حد و حد



ما تخطوا

طالع



قوی اولم

١٠

1871

33

در آن زمان که در جبهه غربی کشید و حاصل از این مطالع استوائی المبدأ را اولی جلدی عظیم آفتاب که برین
 استخراج کرده باشند از آن بعد معلوم ساعات عدله یعنی باشد و بعد از آن ساعات معلوم ساعات بعد
 منقول باشند چون مطالع طالع معلوم حاصل یابد و استخراج المبدأ کیست حقیقی استخراج منقول و
 آنست که مقدار ساعت حقیقی از آن بزرگ درجه است بود و قیقه و کسری عیب کند از آن درجه
 ربع سدی یک و در آن ساعت مطالع حاصل شد انش فی ذلک اليوم من ابداه باشند از آن درجه
 مقدار ربع سدی مطالع حاصل شد انش و آن دو دقیقه و کسری است است این جلد ساعات
 را در آن درجه در جبهه غربی کشید آنچه حاصل شود کسری باشد انش فی باب مقدار مطالع حاصل شد انش
 فی آنست ساعات احوال عظیم آفتاب این ساعات استخراج کرده باشند و معلوم است که عظیم آفتاب
 در این وقت از آن است از عظیم آفتاب نصف النهار مقدم مقدار ساعات انش فی آنست ساعات
 این جلد و این مطالع استوائی عظیم آفتاب در این ساعات از آن است از آنست که از آنست که
 مطالع حاصل شد انش فی آنست ساعات است که حاصل شد این جلد ساعات معلوم ساعات در آن
 درجه و دو دقیقه و کسری غربی که در مطالع عظیم آفتاب نصف النهار مقدم از آنست که از آنست که
 ظاهر است که مطالع عظیم آفتاب در این وقت که است از عظیم مطالع آفتاب نصف النهار از آنست
 مقدار مطالع حاصل شد انش فی آنست ساعات است اگر ساعات در آن درجه در جبهه غربی کشید
 و از مطالع استوائی عظیم آفتاب در این وقت که کشید جان باشد که در ساعات در آن درجه
 در جبهه غربی کشید و از مطالع استوائی و دو دقیقه و کسری غربی که از آنست که از آنست که
 آفتاب نصف النهار از آنست که ساعات در آنست که مطالع طالع را در جبهه غربی کشید
 مطالع معلوم شود و الله اعلم و احکم **مسئله بیستم** در معرفت دو شهر تا در آن دو موضع باشد
 در محل و هر دو در آن وقت که است با است **شرح** پیش از شرح در بیان مقدار مطالع
 جاره است از بیان مقدار مطالع که در هر دو موضع معلوم شود شش و در آن وقت که کشید و
 دیگر و هر دو در آن بعد سیاره را معلوم است که از آنست که کشید و کسری که کشید و
 و قطبین موازی فلک البروج باشد سالی فلک است در جبهه غربی کشید که بر آنست که کشید
 و مطالع منقطه اوجی باشد از مطالع منقطه منبسط و قطب و مطالع منقطه منبسط و مطالع منقطه

و ساعت حقیقی نصف ربع سدی
 که در آن است

و مطالع استوائی از آنست که از آنست که
 استوائی عظیم آفتاب نصف النهار مقدم
 مقدار ساعات انش فی آنست ساعات

که از آنست که در جبهه غربی کشید و حاصل از این مطالع استوائی المبدأ را اولی جلدی عظیم آفتاب که برین
 استخراج کرده باشند از آن بعد معلوم ساعات عدله یعنی باشد و بعد از آن ساعات معلوم ساعات بعد
 منقول باشند چون مطالع طالع معلوم حاصل یابد و استخراج المبدأ کیست حقیقی استخراج منقول و
 آنست که مقدار ساعت حقیقی از آن بزرگ درجه است بود و قیقه و کسری عیب کند از آن درجه
 ربع سدی یک و در آن ساعت مطالع حاصل شد انش فی ذلک اليوم من ابداه باشند از آن درجه
 مقدار ربع سدی مطالع حاصل شد انش و آن دو دقیقه و کسری است است این جلد ساعات
 را در آن درجه در جبهه غربی کشید آنچه حاصل شود کسری باشد انش فی باب مقدار مطالع حاصل شد انش
 فی آنست ساعات احوال عظیم آفتاب این ساعات استخراج کرده باشند و معلوم است که عظیم آفتاب
 در این وقت از آن است از عظیم آفتاب نصف النهار مقدم مقدار ساعات انش فی آنست ساعات
 این جلد و این مطالع استوائی عظیم آفتاب در این ساعات از آن است از آنست که از آنست که
 مطالع حاصل شد انش فی آنست ساعات است که حاصل شد این جلد ساعات معلوم ساعات در آن
 درجه و دو دقیقه و کسری غربی که در مطالع عظیم آفتاب نصف النهار مقدم از آنست که از آنست که
 ظاهر است که مطالع عظیم آفتاب در این وقت که است از عظیم مطالع آفتاب نصف النهار از آنست
 مقدار مطالع حاصل شد انش فی آنست ساعات است اگر ساعات در آن درجه در جبهه غربی کشید
 و از مطالع استوائی عظیم آفتاب در این وقت که کشید جان باشد که در ساعات در آن درجه
 در جبهه غربی کشید و از مطالع استوائی و دو دقیقه و کسری غربی که از آنست که از آنست که
 آفتاب نصف النهار از آنست که ساعات در آنست که مطالع طالع را در جبهه غربی کشید
 مطالع معلوم شود و الله اعلم و احکم **مسئله بیستم** در معرفت دو شهر تا در آن دو موضع باشد
 در محل و هر دو در آن وقت که است با است **شرح** پیش از شرح در بیان مقدار مطالع
 جاره است از بیان مقدار مطالع که در هر دو موضع معلوم شود شش و در آن وقت که کشید و
 دیگر و هر دو در آن بعد سیاره را معلوم است که از آنست که کشید و کسری که کشید و
 و قطبین موازی فلک البروج باشد سالی فلک است در جبهه غربی کشید که بر آنست که کشید
 و مطالع منقطه اوجی باشد از مطالع منقطه منبسط و قطب و مطالع منقطه منبسط و مطالع منقطه

باقی کتاب

و مطالع و بی که خطه اکتاب و مطالع کرده زیاده از ربع است هم به ربع در هر ربع تفاوت
 ربع اعتدال و ربع اخلاقی چه در هر باشد و چون مدتی با یام حقیقی معلوم باشد و در این که از
 یام و بی معلوم کنیم هر یک از وسط و غیره آن کتاب را در اول مدت از وسط و مطالع کنیم کتاب
 در آخر مدت نقصان کنیم پس به نیم که از وسط و مطالع کنیم آن کتاب چه باقی ماند و از مطالع چه باقی
 ماند و هر دو باقی را بر یکدیگر زیاده است اگر هر دو برابر باشد یام حقیقی با یام و بی برابر باشد و هر
 چه زیاده باشد و اگر یکی زیاده است مقدار زیاده را بر این که یک است و بی و آن بر وجه آن باشد
 و مطالع است نسبت کنیم که باقی ساعت اعتدالی با یام حقیقی زیاده کنیم تا یام و بی حاصل شود
 برای آنکه باقی ساعت مطالع بر ساعت مطالع حاصل است آنست که شمار روز حقیقی در هر روز
 شب از روز و بی بر وجه بر عدد شمار روز و بی که زیاده باشد و چون مقدارش کمتر بود است و
 شمار روز حقیقی که کمتر باشد چون مقدارش زیاده بود که هر چه گاه که یک ساعت و بی را بر وجه
 نیم که از عدد در این طول که از عدد در این عدد در این عدد اگر فضل چنین اوضاعی باشد و باقی
 ساعت با یام حقیقی نقصان کنیم تا یام و بی حاصل شود برای آنکه باقی ساعت مطالع بر ساعت
 مطالع و بی حاصل است که شمار روز و بی در این شمار روز حقیقی بود به بی که عدد شمار روز
 کمتر باشد از عدد شمار روز حقیقی همانند بسیار که مذکور شد و اگر در مطالع با یام و بی معلوم باشد و یام
 که با یام حقیقی معلوم کنیم همان طریقه مذکور و وسط و مطالع کنیم آن کتاب را در اول مدت از وسط و
 یام و بی آن کتاب در آخر مدت نقصان کنیم که باقی ساعت مطالع بر ساعت مطالع و بی برابر باشد و یام و بی
 برابر باشد و هر چه زیاده باشد و اگر برابر باشد هر چه حاصل باشد که بر وجه و بر این
 یک ساعت و بی که مذکور شد نسبت کنیم و بسیار که به که بر این یک ساعت حقیقی نسبت کنیم که باقی
 مقدار ساعت حقیقی بقدر نسبت و در هر شمار روز و بی که در یک ساعت و بی که در یک ساعت است
 وضع کرده ایم که چون آن کتاب از اول جدول بر یک وجه مطالع می شود مقدار ساعت حقیقی بر وجه شمار
 حقیقی نسبت می کنند و برای این که ساعت و بی نسبت می کنند و اگر کسی تقویم آن کتاب در آخر مدت از
 جدول ساعت حقیقی آنرا آن معلوم کند و حاصل را بر این یک ساعت حقیقی نسبت کنند که در جدول
 اگر فضل باقی ماند باشد باقی ساعت با یام و بی آن یام حقیقی معلوم شود و هر چه باقی ماند

و بی

کنند

و بی

مانده باشد باقی زمان یام و بی نقصان کنیم تا یام حقیقی معلوم شود و سپس آنست که قیاس آن کنیم
 معلوم شود و هر چه که بسیار است از آن یام سابق از آن کتاب است که با یام و بی کانی باشد
 با یام حقیقی و کانی یکسان که از وسط و مطالع کنیم آن کتاب را در اول مدت از وسط و مطالع کنیم کتاب
 که در آخر مدت نقصان کنیم تا یام حقیقی معلوم شود و هر چه باقی ماند و از مطالع چه باقی
 باقی یام و بی که در آخر مدت از آن کتاب باقی باشد با یام حقیقی و باقی آن ساعت بر وجه و بر این
 است و از آن ساعت بر وجه و بی که در آن کتاب است و باقی آن ساعت بر وجه و بی که در آن کتاب است
 آنجا که می بینیم که در این کتاب در هر یک از این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 تا آخر سبیل و نصف حقیقی و نصف باقی چون آنست که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 با یام و بی باقی باشد از آن یام حقیقی و بی که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 است از آن ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 مطالع و بی که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 مطالع و بی که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 حرکت تقویم آن کتاب باقی باقی باشد از آن یام و بی که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 لازم که از آن ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 اما بی مطالع و بی که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 و تا از آن ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 باقی ماند که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 لازم که از آن ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 لازم که از آن ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 نقصان و زیادت است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 است از آن ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است
 در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است که در این ساعات است

آنجا

لازم

451



13

11

مذکور باقی باز درجه است و دوم در فاصله کرده ایم و باقی که مخوم است تبدیل حاصل کرده و میان
مقدیل از این مخوم نقصان گرفته تا مرکز حاصل شد مخوم است و دور درجه دورای مخوم که مرکز
را در این مدت بالوج خشن در تاریخ مذکور یافته مرکز از خود ایم تا وسط خشن حاصل شد هر چه مخوم
است و دور درجه دورای وسط است و یک درجه دورای وسط است و دور درجه دورای وسط است و نقصان گرفته ایم
تا فضل سابقه الوطین حاصل شد است و اگر مرکز مخوم است و یک درجه دورای مرکز مخوم است و دور
و نقصان کنیم و بالغی باقی ماند حرکت اوج و در مدت قطع خشن یک درجه فراق اوج از این مخوم فضل
حاصل الوطین حاصل این فضل سابقه و الی فضل سابقه الوطین نقصان کرده ایم از این
ماندا بغیر انکیما عت و سطحی شد که ایم تا افاق مقدیل از این حاصل آمده است و در این
هر درجه را بعد از این قدر و نقصانها را نیمه و درین قیاس میگرداند و قدر مقدیل از این حاصل آید از
در مقابل درجه است و دوم و وضع کرده ایم بعد از آنکه مطلع درجه است و بعد و حاصل کرده ایم
ازین حاصل کرده ایم باز فضل سابقه و الی فضل سابقه الوطین نقصان کرده ایم از این
در مقابل درجه است و بعد و وضع کرده ایم و درین قیاس مقدیل از این حاصل شد جز این از این
خشن ابتدا از این است و یک و فعل کرده در مقابل مخوم خشن وضع کرده ایم و باید دانست که مخوم
آفتاب از نصف دور شده است همین طریق مقدیل از این مخوم نقصان بگیریم تا مرکز حاصل آید و یک
مخوم آفتاب از نصف دور شود و یک و مخوم خشن را بر مخوم باید و دور مرکز حاصل آید و طریق علی این
بدولی باید در آمد از مقدیل از این در مقابل آن وضع باشد از این از این و سطحی نقصان می باید
کرده تا از حقیقی بدست آید بعد از آن که این مخوم خشن او را در یک گب حاصل می باید که در نصف باشد
مخوم خشن را آنچه حصه مقدیل از این است از وسط قدر جدول نماید و مخوم خشن در آن جدول را
آیند و آنچه باید از مخوم خشن نقصان کنند تا مخوم خشن در نصف آید و حقیقی حاصل آید و آنچه خشن
مرکز خشن را ابتدا از او اوسط غرب کرده وضع کرده است و حصه مقدیل از این از مرکز در مقابل
مرکز آفتاب وضع کرده که چون مرکز خشن در آن جدول را آید و آنچه باید بر مرکز خشن از این
تا مرکز جدول شود تبدیل از این در آن حال بیان کردیم که اگر او اوسط غرب را بدست ساخته است
ایام بگذرد ایام بچند و سطحی اولی ناقص است از این حقیقی **مقاله باب دوم** در استخراج اوقات

4

21

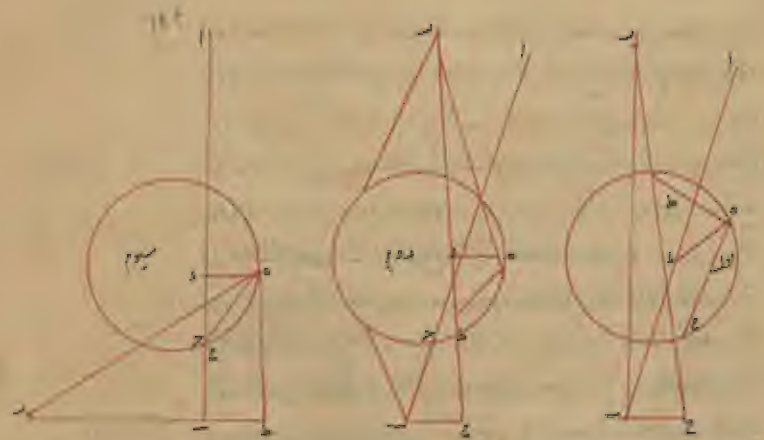
آب خردایم
پس این مکرز جدول بتعداد
الایام

[illegible]

در میان مواضع باشد در دایره وسطی و حقیق اوسط مخالف در دایره وسطی و حقیق مری باشد
 چنانکه در تصویر شده است و جای این که در دایره وسطی باشد و این را بعد از اول
 نیز که در دایره وسطی است این را بعد از اول اما در دایره وسطی که خط است و آن خط فرض کنیم که
 بعد از اول و در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 را مرکز عالم و مرکز دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 مرکز دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 حاصل فرض کنیم که بواسطه حرکت دایره وسطی و دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم
 و چون حرکت حاصل بقول بقول حرکت دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم
 پس دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 کنیم بقدر که این مورد یا در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم
 بعد از حرکت از شمس باشد در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم
 ضمت دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 باشد که در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 هر خارج بود از خط دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 هم است و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 اتصال این دو خط است و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 و است در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 مورد استخراج کردن بود که در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 صد و بیست درجه بود و دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 و این سبب این مثلث است و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 استخراج کنیم پس موقع این مورد یا در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط

است

و این



و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 یا در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 شد سحر در صورت اول و دوم
 و چهارم و پنجم معلوم است اما دایره
 سبب آنکه قائل است اما دایره
 وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 و قائل است اما دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 یا در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط

معلوم باشد و ضلع سحر معلوم است که در دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 پس هر یک از دو ضلع دیگر معلوم کرد و این الکاه بود که وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط
 و نیز در هر صورت معلوم است اما دایره وسطی که خط است و آن را بعد از اول فرض کنیم و در مرکز دایره وسطی که خط

است

بوسه و گزیندن و در هر نفس بعد از قریب باشند باید
از آنچه بحسب واقع نقصان می بایست کرد
نقصان کرده باشند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بر کبر و در علامت است در هر دو کلاه داریم پس در قافی نسب دوم نام بر می آید که نیم از
دوم حاصل شود پس میگویم اگر هر دو علامت میل در قافی نسب خالی باشد با هر دو جنوب
باشد عرض دوم خالی باشد و لا جنوبی بود پس در قافی نسب عرض سیم در اعراض و عرض سیم
تا عرض سیم حاصل شود و جهت آن هم بر این قیاس معلوم باید کرد و چون هر سه عرض معلوم شود که
هر سه در یک جهت باشند یعنی یک کمانجه مخالف باشد درجه کمانش نیز یکاییم عرض معلوم
جمع با باقی باشد درجه جمع با باقی **شرح** چنانکه هر یک از این دو کمانجه در هر دو خط
و نصف اختلاف بود یکی اختلاف مقام حرکات ایشان چه گاهی مستقیم اند و گاهی و ثب
و گاهی راجع و دوم علم تناسب این اختلافات چه علت هر یک از این اختلافات در بعضی از
خطک البروج بیشتر است و در بعضی کمتر لاجرم از هر نصف اولی خطک که در ایشان است که در نصف
بیشتر است دوم خطک خارج مرکز که حرکت مرکز در محیط وی باشد هم بیشتر عرض بیشتر
نام عرض است و این اولی آنکه در اعراض دوم منطقه البروج بیشتر بلکه گاهی بعضی خطک
البروج اند و گاهی اند و در وی شود در خطی و در جنوب و نصف دوم آنکه در خطی عرض و بین
شود ثابت خالی با نهایت جنوبی را مختلف می باشد پس از اعتبار اولی قدر کردیم که منطقه خطی خالی
ایشان مقاطع است منطقه مثل ایشان دانید دوم عرض که در منطقه خطی در برابر ایشان است
است منطقه خطی حامل ایشان و هم چنین بارصاد دیگری چنان دانستیم که کوکب چون از غایت عرض
روی در ارتفاع می باشد تا آنجا که مرکز جدول برین غایت رسد عرض مستقیم می شود پس از این عرض
شد که فصل شش خطی منطقه حامل منطقه البروج هر یک از این دو خط است و ازین دو خط
یکایک یک خط که منطقه خطی است و ازین غایت شش خطی خالی است پس بر روی این مرکز
که ازین بیشتر بود یعنی بیشتر از غایت آن که هر دو تغییر داشت پس قاطع منطقه حامل باطل بیان باشد
که قاطع مایل نیز مثل دایره جهت ساقی افاده از حامل این کوکب را افاده از ساقی خوانند و از غایت
آنکه میل البرج ساقی از خطک البروج در وجه شمال و جنوب یکسان باشد یعنی بعد از مقدار مستقیم
بود و این میل و جهت ثابت است و افاده از هر دو خطین شش در این کمانجه که در هر دو خط
بارصاد جزئی معلوم شده است که ایشان چند در قسم اعیان باشد از افاده از خول و عرض ایشان

1875

4

[illegible][illegible]

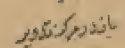
وفاقیہ ساجزہ، مرکز سولہ و نقیاس
جلد کردہ، درجہ اول

تاریخ

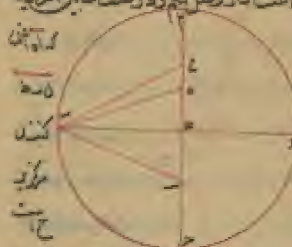
نورین

علاء

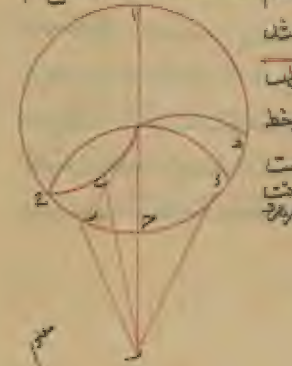
10

[illegible]

نصف ساین المربعین باطلی که س است شش گزین معلوم است و آن جیب زاویه س باشد ساین
 زاویه س معلوم شود پس زاویه س خارج معلوم کرد و آن مرکز آن است چون بر نقطه
س باشد و در فرجه حرکت مرکز بر حول نقطه س و وصل کنیم و در نقطه ساین المربعین
 باطلی که از شش گزین معلوم است ساین المربعین
س باشد و شش گزین معلوم شود پس زاویه س خارج
 باشد و چون زاویه س را از زاویه س خارج
 زدیم مرکز معلوم کرد و در فرجه و در هر دو
 حول مرکز معلوم ساین است و چون کنیم که آن نقطه



و س وصل کنیم و س ساین المربعین در محیط معلوم است باطلی که س است شش گزین
 و س نقطه ساین المربعین است پس س که مربع آن مساوی مجموع دو مربع س و س
 و شش گزین س است که س است و آن هم از حالت دوم کتاب حول معلوم کرد و س باطلی
 که س است شش گزین معلوم شود و آن جیب زاویه س باشد پس زاویه س معلوم و زاویه
 خارج س است پس زاویه س خارج معلوم کرد و از آن خطی باقی ماند و آن معلوم کرد و س
 مع ساینی تفاوت را بر مرکز معلوم شده باقی مرکزها که کنیم مثل س استخراج کنند و باقی
 که مرکز گرفته و باقی مثل س مرکز معلوم کنند تا معلوم شود که بر مرکز معلوم در ساین
 جند است و چون ساین س و س معلوم شد ساین س معلوم تمام او باشد تا در س باشد
 است و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد



پس ساین س و س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و ساین س و س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 است پس س و س وصل کنیم و از س بود باشد بر خط
 ماسی بخشی نقطه س از س معلوم و آن معلوم است
 در هر دو که س و س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد

سکودم
 معلوم
 تفاوت دوم

معلوم شود و س باطلی که س است شش گزین معلوم شود و آن جیب زاویه س است پس زاویه
 خارج س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 که س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 بر مرکز معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و از س بر خط س شش گزین و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 از کتاب حول و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 باطلی که س است شش گزین معلوم شود و آن جیب زاویه س است پس زاویه س خارج
 قس س معلوم کرد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد

بسیار است و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 بر مرکز معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 حاصل کردیم و از س بر خط س شش گزین و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و بعد از س حاصل شود از س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 تفاوت چهارم جیب ساین معلوم حاصل شود و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 بر مرکز معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 شش گزین معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 حقیق و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد

که س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 در این س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 چنین مربع س را از س و س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 حول معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و چون س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد
 و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد و س ساین س معلوم شد

موضوع است
 ششم

[illegible]

— 2 —

4

طابقہ

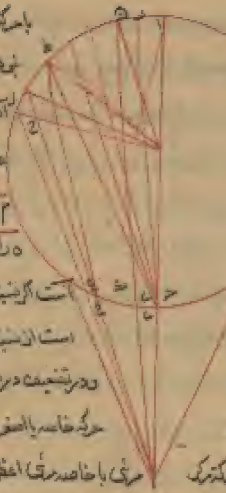
729

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیاضی

برایم

حرکت مرکز مری
 دور مرکز مری
 بود و در این
 قرار است
 مثل در نقطه
 قطع کند و این
 نسبت از با هم اعظم
 نسبت از با هم اعظم
 مقدم در اقلی السبقین
 نسبت حرکت مرکز است
 با زاویه آه و این نسبت حرکت مرکز
 با زاویه آه و این در زمانی که کوکب حرکت خاصه مری از نسبت زاویه آه به زاویه
 باشد و بر مرکز عالم و خلافت قلی زاویه آه حادث شده باشد چون کوکب حرکت مرکز مری
 زاویه آه از زاویه آه و مثل زاویه آه بر مرکز عالم بر قلی احوال که باشد پس همان تا
 کوکب بعد از زاویه آه بر قلی حرکت کرده است و مستقیم نماید و اگر نسبت از با هم اعظم باشد
 از نسبت حرکت مرکز مری با حرکت خاصه مری هر آینه خطی موجود خواهد شد از نقطه ای که از مرکز
 عالم بیاورد و منطبق بر خطی واقع گردد و مقدار اقلی و اقلی مثل خطی که نسبت نصف آن باشد
 متفاوت بود و بر خطی مثل خطی که با نام این خط مثل نسبت حرکت مرکز مری باشد با حرکت خاصه
 مری و چون همچون خطی که دو معنی که بود و بود شد و این کوکب از این خط در جانب دور
 باشد یا با هم باشد و اگر در جانب دیگر باشد مستقیم باشد و اگر بر خطی که خطی بود مستقیم باشد و
 بر همان برین دعوی کوکب را یکی بر نقطه ح و این کنیم در خطی که جانب دور در خطی که
 و اثبات کنیم که مستقیم است پس م و وصل کنیم و اقلی شد و بر این خطی که خطی که و وصل
 کنیم پس کنیم حکم مقدمه مذکور نسبت با هم اعظم است از نسبت زاویه ح م با زاویه



ح ح و بر کوکب نسبت با هم اعظم است از نسبت زاویه ح م با زاویه ح ح و نصف
 مقدم در اقلی السبقین و نصفی که در نسبت دیگر نسبت نصفی که با هم اعظم است از نسبت حرکت مرکز
 مری با حرکت خاصه مری اعظم است از نسبت زاویه ح م با زاویه ح ح و این در زمانی که کوکب حرکت خاصه
 زاویه ح ح با حرکت مرکز بر احوال که در زاویه ح ح بر مرکز عالم بر خطی قلی احوال شود
 و چون کوکب حرکت مرکز مری از زاویه ح ح از نسبت زاویه ح ح مثل با و خطی که احوال کند پس همان
 نماید که بعد از زاویه ح ح بر قلی حرکت کرده و مستقیم نماید و این کوکب را بر خطی که خطی که و وصل
 کرده از خطی که و اثبات کنیم که مستقیم است پس م و وصل کنیم و کوکب حکم مقدمه مذکور
 ح ح نسبت با هم اعظم است از نسبت زاویه ح م با زاویه ح ح و نسبت نصفی که
 ح ح با هم اعظم است از نسبت زاویه ح م با زاویه ح ح و نسبت نصفی که
 نسبت نصفی که با هم اعظم است از نسبت زاویه ح م با زاویه ح ح و نسبت نصفی که
 ح ح با زاویه ح ح و این در زمانی که کوکب حرکت خاصه مری از نسبت زاویه ح ح به زاویه
 کند و بر مرکز عالم زاویه ح ح بر خطی قلی حادث شده باشد چون کوکب حرکت مرکز مری
 کمتر از زاویه ح ح بر مرکز عالم احوال کند مثل زاویه ح ح پس همان تا کوکب بعد از
 زاویه ح ح بر خطی قلی حرکت کرده است و مستقیم نماید و اگر نسبت از با هم اعظم باشد
 با هم اعظم است و بر خطی که مستقیم پس همان نماید که در نقطه ح ح مستقیم است پس تا نسبت از با هم اعظم
 بودیم و نتیجه بیان آنکه از خطی که خطی که و وصل کنیم و کوکب نسبت نصفی که نسبت نصفی که
 شده است با نام این خط نسبت مذکور است و چون نسبت از با هم اعظم است از نسبت حرکت مرکز مری
 با حرکت خاصه مری با نسبت نصفی که با هم اعظم است از نسبت حرکت مرکز مری با حرکت خاصه مری
 پس نسبت حرکت مرکز مری با نسبت نصفی که با هم اعظم است از نسبت حرکت مرکز مری با حرکت خاصه مری
 بود با هم اعظم است و نسبت ح ح با هم اعظم است و ح ح با هم اعظم است و ح ح با هم اعظم است
 با هم ح ح و چون نسبت حرکت مرکز مری با حرکت خاصه مری با نسبت نصفی که با هم اعظم است از نسبت حرکت مرکز مری
 رسم کنیم لا محاله خطی که بر خطی که خطی که و وصل کنیم و کوکب نسبت نصفی که نسبت نصفی که
 باشد و این که ح ح و وصل کنیم و از مرکز ح ح بر خطی که خطی که و وصل کنیم و کوکب نسبت نصفی که نسبت نصفی که

[illegible][illegible]

10

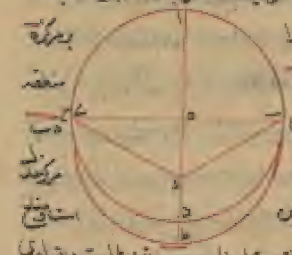
[illegible]

۱۰۰

نقصان کنیم و باقی از حد و نصف مابین مرکزین انداختن بر یکدیگر آنجا که باشد از
نصف النهار معلوم و اگر از حد و نصف مابین مرکزین انداختن بر یکدیگر آنجا که باشد از
اوج خورشید معلوم کنیم پس اگر زیاد از اوجی باشد که از موضع عقرب نقصان کرده بود بر اوج باشد
از اوج مابین مرکزین معلوم و اگر کم از اوجی باشد که از موضع عقرب نقصان کرده بود بر اوج باشد
آنکه از حد و نصف مابین مرکزین و اگر بر یکدیگر پس این دو ساعت است بعد از آنکه معلوم کنیم بر
که در اوج بر اوج یک ساعت است وقت کنیم اگر ساعت و ربعی خواهیم بر اوج یک ساعت و ربعی وقت کنیم و اگر
بقی خواهیم بر اوج یک ساعت و ربعی وقت کنیم خارج وقت بر عدد ساعات مابین باشد و اگر از اوج
و اقبال خواهیم که زیاد است نقصان کنیم و اگر از حد و نصف مابین مرکزین معلوم شده باشد که اقبال در یک
ساعت واقع شده بودیم بقیه در اول و آخر آن ساعت استخراج کنیم و حرکت اقبال در آن ساعت
از حرکت قرص در آن ساعت نقصان کنیم و باقی باقی مقرر خواهیم پس بعد از آنکه موضع اقبال در اول آن
ساعت بچشم و بر طبق فرشت کنیم و خارج وقت را بر اقبال که از نصف النهار معلوم است اقبال
کاهش است از اوج حاصل ساعات و ربعی بعد از آنکه اقبال باشد و در این خارج وقت
در اوج آفتاب در ساعت اقبال ضرب کنیم و حاصل ضرب با برقیم آفتاب اول ساعت باشد
افزاییم با برقیم آفتاب در زمان استخراج اقبال حاصل شود و از ساعت بعد از آنکه عقرب را آن
اقبال از اول روز با اول شب معلوم و آن که در این طریق که اگر ساعات بعد از آنکه باشد یک
اگر کمتر از ساعات نصف النهار باشد این جمع کنیم آن قدر ساعات از اول روز معلوم که باشد
و اگر برابر باشد آن عقرب اقبال در اول شب آید باشد و اگر زیاد باشد یا کمتر از ساعات
شب نصف النهار ساعات نصف النهار از وقت کنیم که باقی ساعات باشد که گذشته باشد از اول شب آید
و اگر برابر بود باشد عقرب بود و اقبال در اول روز آید و اگر از اوج بود
زیادتی ساعات که باشد از اول روز آید و اگر ساعات بعد از آنکه معلوم باشد بر یک
کمتر از ساعات نصف النهار است بقیه ساعات گذشته باشد از اول ساعات تا روز و اگر برابر
در اول روز تا آخر واقع شده باشد و اگر زیاد است و یکی کمتر از ساعات شب گذشته
و نصف النهار بقیه ساعات گذشته باشد در اول شب گذشته واقع شده باشد و اگر زیاد

و در

نواقص ساعات و روز گذشته کنیم آنچه حاصل ساعات باشد گذشته از روز معلوم **شرح**
آنچه در این باب بیان نموده است ظاهر است که اگر کثرت ساعات عقرب از مرکز معلوم که داریم
سپس آنست که در اوج استخراج بقیه آفتاب بیان کرده ایم که اوج واقعی نیست و بقیه آفتاب
و اوج از اوج عاید عقرب از آن حاصل اوج باشد است پس چون اوج را از عقرب که در
از اوج واقعی و اقبال عقرب عقرب اقبال از موضع عقرب باشد پس عاید عقرب از اوج
که مرکز معلوم باشد باید که استخراج تا آنکه و بقیه است که آن کاسته شود و مرکز معلوم بقی
باقی باشد و اگر کثرت کجیب مرکز معلوم در مابین مرکزین محض ضرب کنند و باقی از حد و نصف
جیب قوس بر یکدیگر بقیه بیان آن که از اوج است
نصفه خارج از این کنیم و از آنکه اوج را بر مرکز
مشت و در ساعتی که در این کنیم و در این
و هر یک که در این در وقت که در اوج بود
است و معلوم است و وضع است و نصف قطر خارج مابین
و مابین مرکزین است و معلوم است و مقصود معرفت مقدار ناویده و عقرب است و عقرب را
که پس در کثرت مقرر است که نیست مابین مرکزین چون نیست جیب ناویده مطلوب است با جیب
مرکز معلوم پس چون مابین مرکزین مابین مرکز معلوم ضرب کنند و بر شصت وقت کنند
جیب ناویده عقرب که معلوم است معلوم شود و چون عقرب در این معلوم شد در نصف هابط بر مرکز
قی باید افزود و در نصف حاصل از مرکز معلوم قی باید کاست تا مرکز وسطی معلوم شود در
هابط ناویده مرکز وسطی که ناویده است خارج شصتی شود و مقصود از این عمل آنست
که مقدار هر مرکز وسطی در وقت عقرب معلوم شود تا چون مرکز وسطی نصف النهار معلوم را از
نقصان کنند عقرب باقی باشد از مرکز مابین از نصف النهار معلوم تا وقت عقرب از اوج کرده
است و اما اگر کثرت مرکز معلوم از اوج که در اوج معلوم باشد و بعضی آنست که بیشتر بیان
کرده ایم که اوسای که از اوج استخراج کرده میشود و اهدا می نماید در اول ساعات از اوج
نصف النهار و بقیه ساعات و در وقت عقرب و بقیه ساعات از اوج که مرکز معلوم باشد است



نصف النهار

[illegible]

انستقلا

استقبال باشد و بعضی طالع بد و خسوف گرفته اند از این ساعت خسوف لطیفی علی ایست که در طالع
بر غیر استقبال از این جهت حاصل را حصه تقویم عرض اعتبار کنیم و در این استقبال ثالث در یکی ربع و نصف آن
بین خریفه سالی تحت کیم در طالع تحت را بر ساعات استقبال از این جهت بقوله انباء معلوم
باشد و اگر طالع ساعات وسط خسوف حاصل شود پس در این وقت تقویم استقبال و وسط طالع
علی کیم در ربع مردود حصه عرض استقبال کیم و از بعد از این عرض خریفه یکی یا آنچه با هم در مرکز
خل باشد از سطح مال برین طالع علی از این جهت از مرکز عالم حاصل کیم با جزئی که نصف نظر از این و از ساعت
در وقت نظر که آن را می توان یافت بر بعد از خریفه تحت کیم از بعد از جیب قوس یکی ربع عرض
نصف نظر از این و از این ساعت در تمام کیم چون عرض از در نظر نصف نظر استقبال کیم در وقت
نماید است بر نصف نظر از این که از بعد از جیب کیم و حاصل را بر بعد استقبال تحت کیم و تمام طالع کیم
و بعد از این در وقت کیم و در خریفه تحت از بعد از جیب قوس یکی ربع عرض نصف نظر از این
و از این قوس ظل طالع و صاحب ظل وضع کرده ایم که بدان خاصه مدلولی و قوس ظل را اینجا بگیریم
پس اگر همیشه در ظل از این کیم از این جمع هر دو قوس باشد خسوف واقع شود و اگر نه قوس یکی ربع
واقع شود و هر کس ظل مال را جمع حاصل از این قوس و قوس کیم و در این قوس خسوف باشد اگر آن
کیم از این قوس قطری باشد خسوف جزو غیر باشد و اگر مساوی بود خسوف کیم باشد اما کس که نزد
و اگر بیشتر از این باشد کس که در ربع همیشه در ظل مال را جمع هر دو قوس خسوف کیم و در
بالی ما برین خریفه سالی تحت کیم در طالع تحت ساعات معقود باشد از این ساعات و وسط طالع
تقصیل کیم ساعات بد و خسوف حاصل آن و از این ساعات تمام اینجا حاصل شود و اگر خسوف کیم
کس باشد یا قوس جمع هر دو قوس فضل قوس ظل را بر قوس در نظر داریم و چون علی کیم کیم کس
بعد کس و بعد از این حاصل کیم و اگر از این نشان در هر یک از اوقات چهار که از قوس خریفه
مثل و در تقویم استقبال و عرض فضل حاصل کیم باید که همیشه مجموع مربع عرض فضل این طالع
ساوی مجموع هر دو قوس باشد و در بد و خسوف و تمام اینجا ساوی تفاضل هر دو قوس باشد
در بد و کس و بد و خلا و چون در قوس خسوف را در شش ربع کیم و حاصل را بر قوس در وقت
اصحاب نظری حاصل آورد و جهت موت تمام مقدار هر یک از این و قوس را در ربع کیم و تفاضل

وہی ہے جس نے

۱۰۰

سایه جمع هر دو متون باشد در هر دو و خصوصاً مقام انچه مساوی تفاضل هر دو و خصوصاً
در هر دو است و در اینجا چون تفاوت در هر دو است و حاصل در هر دو متون و خصوصاً
اصاح و نظری حاصل آنکه در هر دو متون و خصوصاً در هر دو متون و خصوصاً

جینی است درجه در این دو صورت دیگر یعنی اگر موافق جهت عرض محفوظ عدم زیاده باشد
 تمام عرض اقلیم بوده بود نفس دوم که از عرض اقلیم بحد باشد و زیاده از عرض اقلیم بدو در است
 هر دو صورت عرض مرئی موافق عرض جینی است درجه مرئی معلوم شد که از این پنج صورت در ظاهر
 یک صورت که عرض جینی کوکب موافق عرض اقلیم بوده است درجه دوم که از تمام عرض اقلیم
 بوده عرض مرئی مخالف عرض جینی است درجه دوم و در باقی صورت عرض مرئی موافق عرض جینی است و زیاده
 ما که عرض مرئی نیست بر معلوم شد که از این جهت که هر دو عرض جینی اگر گفته که عرض دوم
 از عرض اقلیم بوده باشد اگر چه راست است اما احتیاج الیه نیست زیرا که هر دو عرض محفوظ دوم از تمام عرض
 اقلیم بوده مستلزم کم بود تا فی دوم است از عرض اقلیم بوده هر اگر عرض دوم زیاده از عرض اقلیم
 باشد اما حالت محفوظ دوم زیاده از تمام عرض اقلیم بوده باشد یعنی آنکه هر دو عرض جینی که آنجه خارج
 شود از سمت درجه اول جیب مغربی کیم و آن فی در محفوظ دوم خلاف کادنی که عرض کوکب موافق عرض
 اقلیم بوده باشد درجه دوم و دوم عرض اقلیم رویت باشد در صورتی که عرض جیب مغربی و محفوظ
 دوم باشد و مقدمات که آنجه درجه اول جیب مغربی شد که از ربع است بر قاسم تا نصف و در
 از ربع باشد پس بطریق اولی زیاده از تمام عرض اقلیم و زیاده دوم به شکل بعضی نسبت جیب ربع
 با ربع تمام عرض مرئی با جیب ربع که محفوظ اولی است چون نسبت جیب اعظم است با جیب ربع
 که از نقطه المربع بعد موضع مرئی است از ربع طالع بر چون جیب محفوظ اولی را بر جیب تمام
 عرض مرئی همت خط کنند جیب بعد موضع مرئی از ربع طالع حاصل شود و اما آنکه گفته که از ربع
 ربع عرض مرئی را از ربع جیب مغربی بقصان کیم بجهت بیان آنه و از ربع اسرار بر مرکز عرض
 کیم و از ربع
 عرض مرئی
 مرئی باشد
 و از نصف
 عرض مرئی
 ربع جیب



مرجع عرض مرئی است از ربع جیب مغربی بقصان کیم مرجع ایا بی ما که جیب مرئی کیم بر آن باشد
 و چون آن را بر یک مغربی همت خط کنیم خارج قسمت جیب مرئی از دو قوس آنه باشد
 و چون در ربع اول جیب مغربی کند مرئی از دو قوس معلوم که دو وجود در ربع مساحت معلوم
 شده است که مساحت قطاع دایره مساوی حاصل ضرب نصف قطارست در نصف محیط پس حاصل
 ضرب یک از دو قوس آنه در یک قوس مساوی مساحت مجموع دو قطاع آنه اوج باشد
 آن را در ربع عرض مرئی ضرب کنیم مساحت شش اوج حاصل شود و چون از آن ربع عرض مرئی
 بقصان کیم باقی مساحت شکل آنه باشد که نصف یک کیم اوج ب مقدار یک است و ظاهر
 که نسبت مساحت شکل آنه با مقدار اصابع معلوم او چون نسبت مساحت سطح یک یخ است با دایره
 پس اگر مساحت شکل آنه را در دایره و از ربع ضرب کنند و بر مساحت سطح یخ قسمت کنند خارج قسمت
 اصابع موله شکل آنه باشد و اگر در ربع و چهار ضرب کنند و بر مساحت سطح یخ قسمت کنند
 خارج قسمت اصابع موله شکل آنه باشد که مساحت است و بر یک و ششده غالی که عرض درین
 عمل حاصل کرده چه یعنی است بر آنکه غایه قوس مرکز برین بر طبق دایره عرض بود و نه خنثاست
 بکلیه غایه قوس مرکز برین آن وقت است که مرکز برین دایره بود که قوس باشد بر سطح ماله بود
 خصوص این معنی برین شده حاجت نیکنار نیست و اگر کسی خواهد که بدقیق کند بدین روش
 از سطح ماله استخراج کند همان طریق که در باب مسوقه مذکور شده برین وسط خط را بر ربع تمام
 در ربع اصابع مرئی از این خط حاصل و بعد عرض اعتبار کند و آن عرض از آن خط قوس حاصل کند
 و بعد آن برین خط یک ماله همت کند و خارج قسمت با بر مساحت اصابع مرئی از این خط کرور
 عقده از ربع مقدم باشد و ظاهر آنکه با مساحت وسط کسوف حاصل شود بر هرین وقت تقویم آنه
 و وسط کسوف هر یک از ربع هر دو خط قوس اعتبار کنند و از بعد عرض قوس عرض بر یک و آنجه
 با بعد مرکز عرض باشد از سطح ماله یعنی عرض مرئی استخراج کنند و بر یک ماله در عرض
 که برین بدقیق زیاده تفاوتی شود با آن خط القیاس خود و اما بعد از مساحت سطح خنثاست
 مابین خط کسوف و اصابع مرئی با برین مابین اصابع مرئی تمام باشد و در این
 مساوی گرفته مساحت بعد کسوف و مساحت تمام آنجه تقییب حاصل آن عبارت از آن باشد

مذکور

مقدار اصابع مقدار شکل آنه باشد
 و اگر در ربع و چهار ضرب کنند و بر
 مساحت سطح یخ قسمت کنند
 خارج قسمت

زمانه

نمود

۲۷۱
 گشتن چنانچه در فضل اجتماع و استقبال بیان کرده شد تا ساعات اتصال به وقت آید بعد از آنکه برین
 روی یاقوت شب که مظهر در آن واقع بود چهاردهم نویسنده اول علامت مظهر دوم ساعات هم در قاف
 چهارم علامت شب و روز و حجت از بطلان قریب آن که قانع شده باشد ساعات قریب حساب کند و هم در
 صفحه در میان مانجات قریب را و در میان شب که باشد و یکدیگر نویسنده در حالات قریب است شوق
 و لیس و ذنب و یکدیگر چنانچه از برای کوکب دیگر نوشته شود و رسیدن قریب طریق مخرجه هم نویسنده و
 ربع سه است و علامت آن که بود و رسیدن قریب است الشراج هم نویسنده و بختان بود که در این
 بیک روز بعد میان مشن و قریب و یکدیگر نوشته اند و از ده درجه بر فصل آن بود و از ده ماضی
 و اگر که از ده و از ده بود از آن سه که کند لایق بود و شنبلیله بود از آن مشن و قریب و یکدیگر
 بت قریب از ده باقی است و در این وقت مودل و بعد ساعت و بعد یکدیگر چنانچه در لایق مظهر
 مشن و قریب کند تا وقت رسیدن قریب است الشراج هم نویسنده آنرا در جدول مشن و قریب
 یا شب نویسنده بر یک که باقی ساعات بیان داشت نوشته باشد و در استخراج سال طالع باشد برین
 از مظهر اول تقویم کوکب در مظهر دست چپ آنرا سرچشمه کند و از ده و از ده قسم کند از برای ربع
 دوازده گانه و شش جدولی چند گشتن از برای مظهر و در اینجا نویسنده که بسیار در جدول
 جدول از آن چندم در مظهر طالع و وصال جدول از آن گشتن در مظهر و این معنی از تقویم
 معلوم بود و رسیدن هر یک مشن بقدر و اعداد بیسی که آن اول روز محال است در جدول ساعات
 و قاف از قاف روز با قاف روز با قاف شب و طریق اشتراک ایشان بود که به وقت مشن و بعد ساعت
 بعد از جدول یکدیگر با آنکه بعد از در مظهر یکدیگر و به وقت مشن قریب است الشراج هم نویسنده
 بود و از ده و بعد از اینها نیز نویسنده یا از آن که کند تا ساعات قبول معلوم بعد از آن تعیین کند که از آن
 یا آن شب بعد است از برای ربع و این معنی هم از تقویم سابق معلوم بود بعد از آن نویسنده طالع
 سال باقی بر یک که تقویم کوکب مظهر آن حساب کرده باشد کلام هر یک است یا در حیات و قاف و در
 استخراج اعداد بود که ساعات قبولی داده از آن که بعضی در مظهر یکدیگر و اگر قبولی روز و در
 مظهر طالع بود و اگر شب بود قریب سه بعد از آن یکدیگر مظهر طالع بود و از ده در جدول طالع
 بعد مظهر کند چنانچه در فضل اجتماع و استقبال گفته شد سال به آن از آن مظهر طالع بود و در جدول طالع

بیت

۹

طالع

برج

۲۷۲
 برج بقیع مقیم ایما از سر جدولی موقوف کرد و از آنکه عاشر جدولی یکدیگر و سایر مظهر طالع بود و در اینجا
 عاشر جدولی از برای مظهر و سایر مظهر طالع بود که مظهر طالع بود در جدول طالع برج بقیع
 مقیم چند است مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر
 حادی مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 دوازده که آن سه است و مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر
 مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 از سر جدولی موقوف کرد و از آنکه عاشر جدولی یکدیگر و سایر مظهر طالع بود و در اینجا
 سادس مقابل ثانی مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر
 استخراج کند و در این مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر
 بهت هر یک جدولی موقوف کرد و از آنکه عاشر جدولی یکدیگر و سایر مظهر طالع بود و در اینجا
 مستقبل بود از تقویم کوکب در مظهر دست چپ آنرا سرچشمه کند و از ده و از ده قسم کند از برای ربع
 و قاف از ده و از ده بود از آن سه که کند لایق بود و شنبلیله بود از آن مشن و قریب و یکدیگر
 بطریق استخراج اعداد است که تقویم مشن از تقویم قریب کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر
 هم ساعات بود که قبولی بعد از ده باشد و مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر
 کند از این مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 بود و از ده و بعد از اینها نیز نویسنده یا از آن که کند تا ساعات قبول معلوم بعد از آن تعیین کند که از آن
 باید که قاف میان طول هر دو و شری یکدیگر و از آن که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر
 از این مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 برین مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 کند از برای مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 که مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر طالع از این مظهر طالع بود که کند
 یا ذنب بود میان اعداد که از ده و از ده درجه بود و مظهر طالع بود که کند باقی بر سه وقت کند از برای مظهر
 در جدول ساعات موقوف کرد و از آنکه عاشر جدولی یکدیگر و سایر مظهر طالع بود و در اینجا

